

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

(۱۳۰۷ ش/ ۱۳۴۷ ق)

○ حاج رضا صدیقی نخجوانی

○ مقدمه و حواشی: رحیم نیکبخت میرکوهی

۱۷۳

درآمد

در پژوهشهای تاریخی به ویژه تاریخ معاصر ضمن آنکه جزئیات بسیاری از چگونگی وقوع حوادث وجود دارد منابع متعددی هم مورد استفاده قرار می‌گیرد. علاوه بر شیوه متداول کتابخانه‌ای، تحقیق میدانی یا انجام مصاحبه با دست اندرکاران و صحنه‌گردانان حوادث و تحقیق آرشیوی و مطالعه و پژوهش بر روی اسناد هم متداول گشته است. در کنار این شیوه‌های تحقیق برای روشن کردن جزئیات حوادث تاریخی، انتشار برخی منابع دست اول که شاهدان مستقیم و عینی حوادث به نگارش آن پرداخته‌اند - آن هم در فاصله اندک زمانی با وقوع آن حادثه - ضمن آنکه جزئیات و زوایای دقیقتری از ماجرا را روشن می‌کند، به تکمیل و اصلاح داده‌های قبلی نیز می‌پردازد.

در مورد قیام عمومی علیه سلطنت پهلوی در اعتراض به تغییر نظام و قانون نظام وظیفه در سال ۱۳۰۷ شمسی در آذربایجان اطلاعات زیادی در دسترس نبود.^۱ بر این اساس انجام پژوهشهایی ضروری می‌نمود که البته فرازهایی از آن در مدخل پژوهشی کتاب «زندگانی و مبارزات آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی» مطرح گردیده است.^۲

خوشبختانه در مورد این قیام عمومی یادداشت نه صفحه‌ای یکی از شاهدان عینی آن واقعه به

نام رضا صدیقی نخجوانی توسط آقای رسول جعفریان در دسترس نگارنده قرار گرفت و چنانکه ملاحظه خواهد شد ضمن روشن کردن زوایایی از این واقعه اطلاعات قبلی را تکمیل و یا تصحیح می نماید. با سپاس از ایشان، این متن، بازنویسی شده، با توضیحات و تعلیقاتی با دو مدخل در معرض نقد و بررسی پژوهشگران قرار می گیرد:

الف) علمای آذربایجان و سلطنت رضاشاه

ظهور سلطنت رضاشاه در صحنه سیاسی کشور از پیامدهای ناکامی جریان مشروطه و مشروطه خواهی بود. با این حال گروهی از مشروطه خواهان از ظهور این قدرت نوپای فزونخواه استقبال کردند؛ زیرا قسمت عمده خواسته های آنان را در سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود. به همین جهت تجددگرایان مشروطه خواه بیش از سایر اقشار جامعه در تحکیم پایه های سلطنت رضاشاه تلاش کردند. از جمله خواسته های آنان تفکیک قوای سیاسی از قوای روحانی بود. این اندیشه به اشکال مختلف در میان روشنفکران عصر مشروطه دیده می شود. از طرف دیگر مانع عمده ای که بر سر اجرای این اندیشه وجود داشت، نفوذ و اقتدار علما بود.^۳ رضاشاه خود از نزدیک شاهد نقشی بود که علما در تغییر و تبدیل رژیم استبدادی مطلق به مشروطه ایفا کرده بودند. گرچه در آغاز برای جلب نظر علما و کسب وجهه مردمی تلاش گسترده ای انجام داد و تا مدتی از درگیری و رویارویی با آنان اجتناب کرد، ولی با تحکیم پایه های سلطنت خود سمت و سوی اقداماتش متوجه محدود ساختن قدرت علما شد.^۴

۱۷۴

علما به ویژه علمای آذربایجان پس از تجربه تلخ شکست مشروطه حتی الامکان از مداخله در امور سیاسی کشور اجتناب می کردند. ایشان با وجود اینکه در پیدایش مراحل مختلف نهضت مشروطه نقش مثبتی ایفا کرده بودند، از طرف عناصر افراطی و ماجراجوی مشروطه خواه مورد بی مهری واقع شدند، و گاه با اقدامات تروریستی بر حذف آنان می کوشیدند؛ حتی نام عالمی خیرخواه چون میرزا علی آقا ثقة الاسلام^۵ - که روز عاشورای سال ۱۳۳۰ هجری از سوی روسها به شهادت رسید - هم در فهرست ترور مشروطه خواهان افراطی بود.

با چنین تجربه ای علمای آذربایجان با اکراه بسیار حاضر به مداخله در امور سیاسی بودند ولی شدت یافتن سرکوب دولتی و اجرای سیاستهای ضد مذهبی و حمله به حریم اسلام و مذهب نمی توانست همواره بی پاسخ بماند.^۶ با پیشروی حکومت در سیاستهای ضد مذهبی مخالفتهای شدیدی در میان علمای شهرستانها بروز کرد. شهرهای اصفهان، مشهد و تبریز کانون اصلی این اعتراضات بودند.

رویاری علمی و سلطنت رضاشاه

اولین حرکت اعتراض آمیز علما به حکومت پهلوی از سوی شیخ محمدتقی بافقی در سال ۱۳۰۶ در حرم حضرت معصومه (س) صورت گرفت. عدم رعایت موازین شرعی از سوی همسر رضاشاه موجب اعتراض وی شد که با عکس العمل شدید رضاخان مواجه گردید. علاوه بر ضرب و شتم، شیخ به اداره نظمیة تهران تحویل و زندانی شد.^۷ انعکاس این قضیه در آذربایجان علما را به تحرک واداشت. آیت الله میرزا صادق آقا مجتهد^۸ از علمای مشروعه خواه تبریز پس از اطلاع به همراه سایر علمای شهر تلاش گسترده ای برای آزادی وی به عمل آوردند.^۹

زمستان ۱۳۰۶ حرکتی دیگر در اعتراض به سیاستهای ضد مذهبی رضاشاه به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی شکل گرفت. وی به دنبال مخالفت با حکومت، اصفهان را به قصد قم ترک کرد تا نهضتی را با گرد آمدن سایر علمای شهرستانها ایجاد نماید. از شیراز سید عبدالباقی و سید عبدالله شیرازی، از همدان شیخ الاسلام همدانی، از خراسان مرحوم حاج میرزا عبدالله، از کاشان میرزا شهاب الدین کاشانی، از خمین میرزا محمد مهدی احمدی «و از تبریز نیز که به خصوص در آن زمان از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. و علما و بزرگان بسیاری در آن دیار وجود داشته اند، بزرگان روحانی تصمیم گرفتند جهت هر چه باشکوهتر برگزار نمودن امر مهاجرت [با] مهاجرین... همراه شوند. این موضوع به اضافه عامل بعد مسافت سبب شد که رسیدن علمای آذربایجان

به تعویق افتد و مرحوم آیت الله سید صادق تبریزی^{۱۰}

روحانی مجاهد آذربایجان موقعی با سایر علما و

بزرگان آن دیار به قم رسیدند که دیر شده بود.»^{۱۱}

خبر امیدوار کننده ملحق شدن علمای مبارز

آذربایجان ضمن آنکه مقاومت حاج آقا نورالله را

افزایش داد، حکومت را هم برای رهایی از این

خطر بالقوه به تکاپو واداشت و در نتیجه آقا

نورالله اصفهانی توسط عمال حکومت به

شهادت رسید.^{۱۲} میرزا صادق آقا پس از شهادت

رهبر علمای مهاجر، به قم رسید و پس از شرکت

در مراسم ترحیم وی به تبریز بازگشت. گرچه

وی عملاً در این نهضت نتوانست شرکت کند،

ولی او را برای حضور در قیامی دیگر در تبریز

آماده ساخت.^{۱۳}



آیت الله میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی

نهضت عمومی علمای آذربایجان

قبل از قیام عمومی سال ۱۳۰۷ برخی از عوامل حکومتی با اعمال شنیع و خلاف عفت عمومی در تبریز زمینه‌های مساعدی را برای تحریک احساسات عمومی علیه حکومت، به وجود آوردند. آیرم، امیر لشکر تبریز در ایام ماه محرم به ویژه روز عاشورا در استخر شاهگلی با زنان معروفه به شرابخواری پرداخته بود.^{۱۴} انتشار این خبر در میان علما و مردم مذهبی و معتقد تبریز آن هم در ایام سوگواری امام حسین (ع) بسیار گران بود. سپهبد امیر احمدی در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«مرحوم انگجی یکی از علمای مورد احترام مردم بود که در نتیجه رفتار آیرم به کلی از حکومت مرکزی روگردان بود. من ایشان را ملاقات کردم. در اولین ملاقات از او خواستم که در رفع اختلافات مساعدت کند. او گفت: کار از اینها گذشته... من نمی‌توانم بینم که یک فرمانده لشکر و یک حاکم که حافظ ناموس و حیثیت عمومی هستند، شرابخواری کنند و شیشه‌های خالی مشروب را در استخر بیندازند و برای تفریح هدف گلوله قرار دهند.

من حاضریم که این خانه‌ام بر سرم فرود آید و آنرا بمیرم به شرطی که پای رضاشاه از ایران کنده شود.»^{۱۵}

۱۷۶

واکنش یکی از علمای برجسته تبریز به این شدت که در خاطرات یکی از رجال مهم نظامی آن



آیت الله سید ابوالحسن انگجی

دوره منعکس شده است، نشان از تفر و انزجار شدید از حکومت در سطح جامعه و میان توده مردم داشت. در منابع تاریخی در مورد نهضت عمومی علمای آذربایجان و علل و عوامل ایجادکننده آن، دلایل زیر عنوان شده است:

— تغییر لباس و اعزام طلبه‌ها به خدمت وظیفه.^{۱۶}

— داستان کلاه پهلوی و متحدالشکل کردن لباس

مردم.^{۱۷}

— تصویب و اجرای قانون نظام وظیفه عمومی.^{۱۸}

آن دسته از علمای آذربایجان که به مطبوعات

عصر، دسترسی داشتند هدف از متحدالشکل کردن

لباس مردم را ایجاد بازار برای فروش فاستونیهای

اضافی کارخانجات منچستر انگلستان عنوان

می‌کردند.^{۱۹}

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

مهدی مجتهدی در شرح احوال رهبران نهضت علما می نویسد: «باری وی [میرزا صادق آقا مجتهد] در ذروه نفوذ و وجهه بود. تا هنگام تصویب قانون نظام وظیفه مردم تبریز بر ضد آن قانون تظاهرات کرده و علما را به مداخله در آن مجبور نمودند، رضا شاه دستور داد میرزا صادق آقا و برادرانش را گرفتند و به سردشت روانه ساختند.»^{۲۰} «از وقایع زندگی او [میرزا ابوالحسن آقا انگجی] اینکه به علت همدستان شدن با ملت در باره قانون نظام اجباری به همراهی چند تن از علما تبعید شد.»^{۲۱}

با این وجود حاج عباس چاروقچی از انقلابیون و خیرین تبریزی ساکن تهران یکی از شاهدان عینی در مورد چگونگی آغاز قیام می گوید:

«سال ۱۳۰۷ بود. همان موقع که کلاهما را عوض می کردند در محله ما «محله دوه چی - شتربان» مردم به همراه شیخ غلامحسین ترک تبریزی که در محله ما بود؛ از حیاط سید ابراهیم حرکت کردند، آمدند مدخل بازار دوه چی. شیخ غلامحسین بالای سکوی مسجد سیدعلی آقا (مسجد پدر آیت الله سید محمد حجت کوه کمره ای) سخنرانی کرد. مردم آن روز این نوحه را می خواندند:

هانی عصرین امامی داده گلسین الهی اذن ویر فریاده گلسین^{۲۲}

از آنجا راهی مسجد جامع شدند. حتی من یادم است - هفت سال داشتم - تا آنجا همراه مردم بودم. از آنجا هم رفتیم منزل میرزا ابوالحسن آقا انگجی. در میدان انجم هم درگیری شد. یک نفر مفتش که آمده بود مردم را متفرق کند، گویا گفتند مرحوم مشهدی نقی پهلوان با مشت یا با چیز دیگری او رازده و کشته بود.^{۲۳} من و پسر دایی ام، مرحوم حاجی نقی، دو نفری تا پاسی از شب که مردم از منزل میرزا ابوالحسن آقا انگجی رفتند آنجا بودیم.^{۲۴}

پس از دستگیری آیت الله انگجی، در بازجویی از وی پرسیده بودند: چرا در خانه ات را به روی مردم باز کرده ای، گفته بود: «اگر من در به روی مردم باز نمی کردم درب سفارتخانه های خارجی به روی مردم باز می شد.»^{۲۵}

آقای محمد مهدی عبد خدایی به نقل از پدرش - شیخ غلامحسین ترک تبریزی، می گوید:

«وقتی داستان کلاه پهلوی و متحدالشکل شدن مطرح شد، مردم تبریز بازارها را بستند و ماهم هماهنگ با مرحوم آیت الله انگجی و آقا میرزا صادق آقا با این مسئله مخالفت کردیم... مردم تبریز تعطیل کردند و دولت شروع کرد به گرفتن مخالفین. پدرم یک فانوس کشی داشت به اسم حسن آقا قمه ساز. او هم عمامه و شال می بست. تصادفاً در این گیر و دار کسی که مأمور شده بود پدر مرا بازداشت کند توی جمعیت حسن آقا قمه ساز را فکر می کند که او خود شیخ است. وقتی به خیال خودش می رود که شیخ را دستگیر کند مردم می ریزند این مأمور را به قصد کشت می زنند... اتفاقاً همان شب پدر من عازم منزل مرحوم آیت الله انگجی بود. وقتی که ایشان وارد

می شوند، مأمورین، منزل آیت الله انگجی را محاصره می کنند. داماد آیت الله انگجی از پدرم خواهش می کند، برای دور ماندن از چشم مأموران توی کتابخانه مرحوم آیت الله انگجی برود. بعد داماد آیت الله انگجی کتابخانه را قفل می کند. مأمورین می ریزند و آیت الله انگجی را دستگیر می کنند. او را به شهر بانی می برند. بعد برمی گردند خانه آیت الله انگجی را تفتیش کنند. وقتی به کتابخانه می رسند داماد ایشان که پدرم را در کتابخانه مخفی کرده بود به مأموران می گوید اینجا ممکن است نامه های آقا باشد، مردم پیش آقا اسراری داشته باشند، آقا به همین زودی بر می گردد و شما که مأمور محلی هستید شایسته نیست که بگویند شما اتاق خصوصی آقا را تفتیش کرده اید. مأموران وقتی می بینند در این اتاق قفل است، منصرف می شوند. پدر من در آن خانه می ماند. به این ترتیب هشت ماه تمام پدرم در تبریز تحت پیگرد بود. علی منصور - پدر حسنعلی منصور - در آن زمان استاندار و سرلشکر امیر طهماسبی فرمانده لشکر آذربایجان بوده است. سرلشکر امیر طهماسبی در یک جلسه ای گفته بود من اول شیخ را اعدام می کنم بعد به تهران خبر می دهم.^{۲۶}

شیخ غلامحسین ترک تبریزی قبل از قیام هم در تبریز فعالیتهایی علیه حکومت پهلوی داشت. در بخشی از گزارش حکومت آذربایجان در تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۰۶ آمده است:

۱۷۸

«به شیخ غلامحسین هم که از سابق یک جمعیت دیانتی دارد و گاهی به واسطه ساده لوحی آلت تحریکات می شود، به طور نصیحت و اخطار تذکرات جدی دادم و کاملاً متعهد گردید که دخالت در امور سیاسی نکند. گوش به حرف منحرفین ندهد و از قراری که خودش اظهار داشته اخیراً از ناحیه پاره ای اشخاص که هویت آنها را بعد عرض خواهم کرد مشغول القای شبهه و تحریک او بوده اند که وادارند در منبر حرفهایی بزنند، ولی حالا ملتفت قضیه شده؛ دیگر البته محرکین را رد خواهد کرد.»^{۲۷}

پس از سرکوب قیام عمومی علمای تبریز، شیخ غلامحسین، مخفیانه به نجف اشرف عزیمت نمود؛ ولی همواره تحت مراقبت و کنترل کنسولگری ایران بود. پس از چند سال مجدداً مخفیانه به ایران بازگشت و در شهر مشهد اقامت گزید. در قیام مسجد گوهرشاد حضور داشت، پس از سرکوبی قیام متواری شد و به دهات اطراف مشهد رفت.^{۲۸} وی تا اوایل انقلاب هم در قید حیات بود.

با اجتماع مردم در منازل علما خصوصاً منزل آیت الله انگجی، بازار شهر بسته شد. این اقدام در روز عادی به شهر حالت غیرطبیعی داد. پس از متفرق شدن مردم از منزل وی لشکر مجهزی که به تبریز اعزام شده بود، با اعلان حکومت نظامی، کنترل شهر را در دست گرفت. بلافاصله منزل رهبران مذهبی به محاصره نیروهای نظامی درآمد،^{۲۹} دستور دستگیری آیت الله میرزا

صادق آقا، آیت الله انگجی و تعدادی دیگر از مرکز صادر شد. روز ۶ دی ماه سال ۱۳۰۷ علمای معترض تبریز دستگیر و به کردستان و تهران تبعید شدند. ۳۰ به رغم جستجوی فراوان، متأسفانه از چگونگی تبعید آیت الله انگجی و میرزا صادق آقا، تاکنون مطلبی دریافت نشده است؛ با این حال یکی دیگر از علمایی که در این نهضت به دستور حکومت تبعید شد حاج میرزا باقر آقا قاضی طباطبایی است. فرزند وی آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی که در آن دوره نوجوان شانزده ساله ای بود، پدر را همراهی می کرد که در «سفرنامه بافت» شرح آن را نوشته است. قسمتهایی از آن به این شرح است:

«... غریب سه ساعت به غروب در ماه جمادی الاولی (روز شنبه ۱۲ جمادی الاولی) سال

۱۳۴۷ هجری قمری چند نفر که از جمله مشکات و قلعه بیگی که از رؤسای نظامی و شهربانی



حاج میرزا باقر قاضی طباطبایی

بی عقیده بودند، خدمت آقای والد ماجد آمدند و معلوم شد که به اطراف خانه های ما که آن موقع در دالان بیگلربیگی و نزدیک بازار بود تماماً افراد نظامی گذاشته اند و آنها که آمده بودند در حیاط بیرونی به مرحوم آقای والد اظهار کرده بودند که شما باید حرکت به طرف تهران و مشهد نمایید. نظامیها ابدان نمی گذاشتند کسی وارد خانه بشود و از مردم از طرف بازار نجارها که هنوز آن موقع خیابان فردوسی نبود و از طرف بازار صفی شدیداً مانع بودند که کسی به طرف منزل ما بیاید و یا وارد شود و ماشین سواری حاضر کرده بودند و جلوی در کوچه در دالان بیگلربیگی نگاهداشته بودند.

مرحوم عمم اکرم امجد، حاج میرزا اسدالله آقا قاضی (قدس سره) من و همشیره که کوچک بودیم و به اخوی که کوچکتر از ما بود، یواش اشاره کرد که شما دست بردار نباشید که باید با هم با آقای والد ماجد هر جا می رود در حضور ایشان باشیم و از ایشان جدا نخواهیم شد. ما هم فرمایش ایشان را عملی کردیم و گریه و داد به راه انداختیم و... در آن موقع تدبیری کرد که مرحوم آقای والد تنها به آن مسافرت اجباری تشریف نبرد و در مقابل دژ خیمان و جلادان پهلوی کاری کرد که مرحوم آقای والد با اهل و عیال حرکت به تهران کرد و کسی جرأت ملاقات با مرحوم والد نداشت... در خدمت آقای والد بار مسافرت بستیم و تا آخر شهر و از دروازه به آن طرف

مأمورین نظامی در چند ماشین سواری بودند... و قضایا را به طور مخفی بعضی از آنها که از آدمهای نمایندگان آذربایجان بودند به مرحوم آقای والد رسانیده بودند که در نزدیکی خیابان امیریه، خانه نوساختی [نوساخته ای] که اتاقها [ی آن] فرش کرده است، تهیه شده و در آنجا وارد خواهند کرد و همان طور شد و وارد آن خانه شدیم... و به فاصله چند دقیقه دیدیم که چند پاسبان و دو سه نفر در لباس عادی دم درب کوچه ایستادند و مشهدی قاسم خادم را خواستند و قدغن کردند که هر موقع بخواهید برای خرید لوازم به خارج از خانه بروید باید با پاسبان رفته و ابداً با کسی نباید تماس گرفته و صحبت نمایید. بعداً همه شان رفتند ولی یک نفر پاسبان و یک نفر مأمور در لباس عادی در دم در ایستادند و هر کس احياناً متوجه نمی شد و می آمد ابداً نمی گذاشتند. تا دو ماه بر این منوال گذشت...»^{۳۱}

پس از اتمام مدت تبعید علمای مبارز آذربایجان آیت الله انگجی به تبریز بازگشت و مشغول درس و بحث شد، ولی آقا میرزا صادق آقا^{۳۲} به تبریز بازنگشت. از راه همدان عازم قم شده و در این شهر رحل اقامت افکند. از جمله موارد قابل توجه در این اقامت سه - چهار ساله ارتباط طلبه ای جوان به نام روح الله الموسوی خمینی با وی است. امام خمینی در سخنان خود به نهضت علما - در دوره رضاشاه - به ویژه علمای آذربایجان و خاصه میرزا صادق آقا اشاراتی دارند که از آن جمله است:

«... یک نهضت هم از آذربایجان شده مرحوم آمیز صادق آقا، مرحوم انگجی، اینها هم نهضت کردند. آنها را گرفتند، بردند، مدتها در تبعید بودند که مرحوم آمیز صادق آقا بعد از آن هم که گفتند که شما آزادی دیگر نرفت به آذربایجان، در صورتی که آذربایجان او را خیلی گرمی می داشتند. هیچ دیگر نرفت. در قم آمدند تا آخر عمرشان در قم بودند ما هم خدمتشان می رسیدیم.»^{۳۳}

حاج میرزا صادق آقا روز ششم ذی القعدة سال ۱۳۵۱ ق/ ۱۳۱۱ ش در شهر قم درگذشت. خبر درگذشت وی تبریز را در ماتم فرو برد. روز بعد در مسجد خود آیت الله میرزا صادق آقا ختمی برگزار شد که حاج میرزا علی اکبر واعظ در آن مجلس به زبان فارسی به سخنرانی پرداخت، زیرا واعظ و مرثیه خوانها حق و عظم و روضه خوانی به زبان آذری نداشتند. علاوه بر این به همین مناسبت آیت الله میرزا قاسم آقا گری از شاگردان برجسته وی مقدمات برگزاری مجلس ترحیمی را در مسجد حسن پادشاه فراهم آورد که قبل از شروع مراسم نیروهای شهربانی از برگزاری آن ممانعت کردند.^{۳۴} نظر به نفوذی که وی در تبریز داشت و اینکه بیم انقلاب و نهضت می رفت، انعقاد مجالس عدیده [ترحیم را] به واسطه ازدحام مردم و انقلاب احوال و تشنت امور و خوف حدوث فتنه «ممنوع اعلام کرد.»^{۳۵} بعد از سرکوب قیام عمومی علما، رضاشاه سفری به تبریز داشت. مقامات محلی، علمای

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

شهر را مجبور به حضور در مراسم استقبال کردند، علمایی چون آیت الله انگجی، حاج میرزا خلیل مجتهد، حاج میرزا باقر قاضی طباطبایی. رضاشاه نگاهی حقارت آمیز به آنها انداخت و از سر شماتت خطاب به آنان گفت: «دیگر آقایان از نظام وظیفه شکایتی ندارند.»^{۳۶} چنانکه مهدی مجتهدی نویسنده کتاب رجال آذربایجان در عصر مشروطیت نوشته^{۳۷} و در منابع دیگر هم اشاره ای شده است، اجرای قانون نظام وظیفه یکی از عوامل ایجاد کننده این حرکت در تبریز بوده است:

«چهار سال بعد، جنبشی به رهبری علما در اعتراض به خدمت اجباری نظام در تبریز برپا شد. هنگامی که هیئت سربازگیری از تهران وارد شد، تجار بازار، دکانهای خود را بستند و فقط [وقتی] دکانها را باز کردند که سه مسلسل تازه وارد شده در آستانه بازار نصب شد. دو مجتهد برجسته شهر به نامهای شیخ ابوالحسن انگجی^{۳۸} و میرزا صادق آقا که جنبش را هماهنگ می کردند نفی بلد شدند. نخست به کردستان و سپس به قم تبعید گردیدند.»^{۳۹}

تا پیش از این دوره، عمده نیروهای ارتش ایران را نیروهای ایلیاتی تشکیل می دادند، اما با سیاستهایی که رضاشاه برای سرکوب ایلات و عشایر در پیش گرفت، درگیریهای خونینی بین نیروهای ایلی و قوای ارتش در نواحی مختلف رخ داد. در تحولات به ظاهر اصلاح گرایانه برای دایر کردن ارتش مجهز و مدرن^{۴۰} قانون نظام وظیفه در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ توسط رضاشاه به تصویب مجلس شورای ملی رسید.^{۴۱}

در مرحله اجرای این قانون مخالفتهایی صورت می گرفت. رفتن به سربازی همیشه توأم با اکراه و سختی بوده هر چه به دوران قبل باز می گردیم این سختی بیشتر خود را نشان می دهد. بسیاری از کسانی که به خدمت می رفتند به واسطه بیماری از بین می رفتند. شاهد مدعا اظهارات پدر بزرگ نگارنده است که نه در اوایل عصر رضاشاه بلکه در سال ۱۳۲۰ از روستایی در شهرستان سراب به خدمت اعزام شد. وی می گوید که بسیاری از سربازانی که از شمال کشور (رشت و لاهیجان) به خدمت آمده بودند به دلیل بیماری مردند. سربازگیری در روستاها و شهرها به راحتی صورت نمی گرفت. خانواده ای که مشمول داشت، یا فراری بود یا آنکه اجباراً به خدمت رفته بود و در هر دو حالت گویی خانواده ای ماتم زده بود. در روستاهای آذربایجان مأموران سربازگیری با قوای مسلح ژاندارمری که «امنیه» نام داشتند وارد روستاها می شدند. سرپرست خانواده هایی را که فرزند مشمول داشتند حبس می کردند تا فرزند خود را برای نظام اجباری معرفی کند. آنها با ضرب و شتم، پدران را مجبور به گفتن محل اختفای فرزندان مشمول خود می کردند. در آن دوران و با فقدان وسایل ارتباط، طبیعی است اجرای این قانون که جوانان زیر ۲۰ سال را به نظام سربازی فرا می خواند در خانواده ها تولید نگرانی و اضطراب نماید به

ویژه آنکه نه حکومت پهلوی مشروعیت ملی و مذهبی داشت و نه آنکه بستر مناسب فرهنگی و آمادگی ذهنی انجام این قانون فراهم آمده بود.

پس از اعلام کشف حجاب و ابلاغ به تمام ایالات، اقدامات گسترده‌ای برای اجرای آن در آذربایجان صورت گرفت. فهیمی استاندار آذربایجان طی گزارشی در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۱۴ به وزارت داخله خبر می‌دهد:

«دعوت‌هایی که از طرف محترمین و تجار شده و ادامه خواهد داشت. دعوت‌های اصناف هم در آتیه شروع خواهد شد. از ورود زنها با چادر در مغازه‌ها و سینماها و معابر عمومی و از سواری آنها در درشکه و اتومبیل چند روز است ممانعت می‌شود.»^{۴۲}

با سرکوب شدید علما و مردم در نهضت عمومی سال ۱۳۰۷ و اقتدار نسبی و ظاهری که حکومت ایجاد کرده بود در آذربایجان سعی شد حتی علما را برای شرکت در مجالس و میهمانی‌هایی که زنان مکشوف شرکت می‌کنند تحت فشار قرار دهند. فهیمی استاندار آذربایجان در اولین ملاقات با میرزا محمد ثقة‌الاسلامی^{۴۳} پس از بازگشت از تهران خبر دستور رضاشاه «برای ترقی نسوان» را به وی داد.

پس چند روزی آقای مشکات انصاری از مقامات شهربانی و فرماندار وقت آقای عضدی به منزل وی مراجعه بعد از تعارفات معموله اظهار کردند:

«از طرف دولت امر شده مجلسی تشکیل داده مرکب از مرد و زن. و جمعی از علما [را] در آن مجلس دعوت کنیم تا مردم به این شیوه و اختلاط با مرد و زن عادت کنند و دعاگو عرض کردم بنده نمی‌توانم ابتدا در همچنین مجلسی قدم بگذارم و گفتم در این شهر سینما و سیرک تشکیل می‌شود ولی از عالم ملا خارج است. این هم مثل آن و گفتم این عمل با عالم روحانیت مغایر است جواباً گفتند دیگر این امر دولت است چنانچه در قضیه نظام وظیفه عملی را که دولت در حق آقایان آقا میرزا صادق آقا و انگجی کردند دیدید. بنا کرد با این حرفها تهدید کردن بنده، عرض کردم در راه دین اینها اهمیتی ندارد...»^{۴۴}

در پی این تهدید آیت الله ثقة‌الاسلامی تلگرافی به سمیعی، رئیس دربار سلطنتی رضاشاه تهیه کرد تا مخبره کند ولی تلگرافخانه از قبول و مخبره آن خودداری کرد. پس از تبادل نظر با رئیس تلگرافخانه سرانجام تلگراف مخبره شد. پس از مدتی به شهربانی تبریز دستور آمد که «با سایر روحانیون و علما نیز در این مورد کاری نداشته باشید از این جهت در مجلسی که حکومت تشکیل داده بود، کسی از روحانیون در آنجا حضور نداشت.»^{۴۵} در جریان کشف حجاب تنها حرکت اعتراض آمیزی که از طرف علمای تبریز گزارش شده است، اعتراض آیت الله حاج میرزا قاسم آقا گرگری می‌باشد. وی از شاگردان میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی است که بعد از قیام عمومی

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

علما در سال ۱۳۰۷ و تبعید میرزا صادق آقا، راهی زادگاهش لیورجان^{۴۶} شد و پس از سیل تاریخی سال ۱۳۱۰ شمسی در آن روستا، مجدداً به تبریز بازگشت. در جریان کشف حجاب برخورد اعتراض‌آمیز او با همسر بی حجاب رئیس دارایی وقت تبریز موجب تعطیلی بازار تبریز شد. یکی از بستگان وی در این مورد می‌گوید:

«در زمان رضاشاه هنگامی که میرزا قاسم آقا برای نماز تشریف می‌بردند، در مسجد حسن پادشاه نماز می‌خواندند، در مسیر می‌بینند همسر رئیس دارایی وقت بدون حجاب می‌آید، به او اعتراض می‌کند که برو حجابت را رعایت کن،... در اینجا از این بی‌حجابی نمی‌شود و به آن خانم شدیداً اعتراض می‌کند. به حمایت از آن خانم که همسر رئیس دارایی وقت در زمان رضاشاه بود شهربانی مداخله می‌کند. از این طرف هم اهالی محله دوه‌چی - شتربان^{۴۷} - هم از میرزا قاسم آقا حمایت می‌کنند. بین مردم و نیروهای شهربانی درگیری روی می‌دهد و سه روز بازار به همین جهت اعتصاب می‌کند... اولین مبارزه‌ای که علیه کشف حجاب و رضاشاه در تبریز صورت گرفته است توسط آیت‌الله میرزا قاسم آقا گرگری بود.»^{۴۸}

در خاطرات افراد دیگری که با آنها مصاحبه شده است، این مطلب با کمی تلخیص نقل شده است.^{۴۹} علیرغم تلاش فراوان، نگارنده موفق به استفاده از اسناد دولتی در این مورد نشد. حکایاتی هم از برخورد آیت‌الله میرزا محمود دوزدوزانی با عوامل حکومت وجود دارد.

اجرای کشف حجاب از فرهنگیان، پرشمارترین کارمندان دولت، آغاز شد. محمدعلی صفوت از فرهنگیان قدیمی تبریز پیشنهادی به رئیس فرهنگ آذربایجان می‌دهد: «پیش از آنکه عمل [کشف حجاب] به خانمهای دیگر سرایت کند دستهای دیگر وارد کار شوند. شما می‌توانید تا جایی جلوی مناقشات و رقابتهای خانه برانداز را بگیرید... می‌توانید لباس تمام قد [ماتتو] آبرومندی را در میان مستخدمان رواج دهید. شاید دیگران هم پیروی کنند.» رئیس فرهنگ هم با وعده مذاکره با استاندار از پذیرفتن پیشنهاد سر باز زد. «صرف نظر از حسن و قبح ذاتی عمل، یک هفته نگذشت که تندرویهای بوالهوسانه به ظهور آمد و بکار افتاد...»^{۵۰}

علیرغم شدت عمل عوامل مستبد رضاخانی جریان کشف حجاب با سختی و کندی در آذربایجان پیش می‌رفت به طوری که این واقعیت در اسناد برجای مانده و ناخرسندی رضاشاه از کندی کشف حجاب در آذربایجان منعکس است.

ب) شرح حال مؤلف

حاج رضا صدیقی نخجوانی در شرح حالی که خود نگاشته، خود را چنین معرفی نموده است:

«در تاریخ چهاردهم ربیع المولود سال هزار و سیصد و بیست و نه قمری در تبریز دیده به جهان گشوده‌ام.»

تحصیلات مقدماتی را در مکاتب معمول آن زمان [به] انجام [رسانده‌ام] و در حوزه علمیه طالبیه تبریز در محضر اساتید معروف آن زمان همچون شادروان میرزاعلی اکبر قاری و مرحوم مغفور آقای شیخ علی اکبر اهری به فراگرفتن صرف و نحو و منطق و ادبیات عرب همت گماشته و فقه و تفسیر را در حوزه درس شادروان آقا میرزا رضی فیلسوف عالم جلیل رحمة الله علیه استفاضه نموده‌ام. مدتی در تبریز به تجارت مشغول بودم که در اثر خاتمه جنگ جهانی و غائله پیشه‌وری در آذربایجان امور تجارت و اقتصاد مختل و سرمایه‌ام به کلی از دست رفت، بعداً به آبادان مهاجرت [کردم] و در آنجا رشته تجارت مهمی به دست گرفتم که در اثر جنگ تحمیلی ناچار به تهران منتقل [شدم] و فعلاً به تجارت فرش اشتغال دارم.^{۵۱}

حاج رضا صدیقی نخجوانی در کنار کار و کسب از خود هم آثاری منتشر کرده است. از آن جمله «اسلام در نظر دانشمندان غرب» که به ضمیمه ترجمه «الهیة والاسلام هبة الدین شهرستانی» دو بار در بغداد چاپ شده است. «خیام‌پنداری» کتاب دیگری است که او در تجلیل از مقام والای خیام نیشابوری و انتقاد از رباعیات منسوب به او نوشته است.

۱۸۴

صدیقی نخجوانی از شاعران نکته‌سنج تبریز بود که در اشعارش مضامین بکر وجود داشت.^{۵۲} او به پیشرفت علم و دانش و فرهنگ علاقه مند بود و خدمت به مردم را فریضه دینی و مذهبی می‌دانست. و به سبب سروده‌ها و علاقه فراوانش، با بزرگان و ادیبان تبریز نیز در ارتباط بود. از آن جمله محمدعلی صفوت که از فرهنگیان قدیمی آذربایجان است در فوت برخی از بزرگان شعر و ادب هم مرثیه‌هایی سروده. صفوت در «داستان دوستان» در مورد او در دهه ۳۰ می‌نویسد:

«صدیقی نخجوانی، جوانی است پاک سیرت که همواره طریق استکمال را رهسپار بوده و استقامت سیر خویش را از دست نداده است. سالهای متوالی در ایام نوروز بعضی دوستان را با تبریکه منظوم خود که نوید فیروزی بود، خرم و سرفراز فرمودی...»^{۵۳}

صدیقی نخجوانی در عنفوان جوانی - نوزده سالگی - هنگامی که در بازار تبریز به کسب و کار مشغول شده بود قیام عمومی سال ۱۳۰۷ شمسی روی داد. وی که هم قلم روان و هم تحصیلات علوم دینی و هم تجارت در بازار و تبریز را داشت بر آن شد در سال بعد از حادثه، شرح این واقعه را با بی طرفی به نگارش درآورد. وی موفق شد در تیرماه ۱۳۰۸ یادداشتهایی در یازده صفحه به خط خوش به جای بگذارد. و پیش از آنکه به شرح موقوف پردازد به علل قیام مردم تبریز اشاره می‌کند که چهار عامل: اجرای نظام وظیفه، متحدالشکل نمودن کلاه و البسه،

تحریکات و سیاست دولت می باشد. گرچه خود چندین سال در حوزه علمیه تبریز به تحصیل مشغول بود. با این حال در بیان این قضایا بی طرفی اختیار کرده است.

ضمن آنکه در ذهن و اندیشه خود خواهان اعتلای قدرت و عظمت ایران است، سیاستهای حکومت پهلوی در امر اتحاد شکل و تقلید کورکورانه از فرنگ را نقد می نماید. از حملاتی که در روزنامه ها به معتقدات مذهبی مردم و علمای دینی و حجاب که از ضروریات اسلامی است در این دوره می شود دلالت است و ارباب جراید را به شدت مورد انتقاد قرار می دهد. هر چند سعی دارد در کش و قوس این واقعه بی طرف بماند ولی گاهی حرکت مردم را که در جاهایی متعصبانه می خواند، قبول ندارد. تصور نویسنده این متن - صدیقی نخجوانی - از این قیام آن است که: خود دولت در گسترش اعتراضات و سپس وقوع آن تسامح نموده تا بهانه ای برای سرکوب علما و روحانیون فراهم گردد و به دنبال آن سایر اقدامات بعدی از جمله خراب کردن برخی مساجد که در مسیر خیابان قرار گرفته بودند، خراب کردن قبرستان گجیل، اجرای نظام وظیفه و متحدالشکل نمودن لباس و کلاه در آذربایجان با شدت تمام به اجرا درآید. وی در تأیید این نظر خود به مطلبی به قلم غنی زاده یکی از طرفداران سلطنت رضاشاه که در روزنامه سهند شماره ۹۲ چاپ شده بود، استناد می کند و به سبب پیامدهای ناگواری که سرکوب این اعتراض مردمی در پی داشت، از وقوع این واقعه ناخرسند است و حرکت مردم را سرزنش می کند؛ زیرا حدود نه ماه پس از وقوع قیام، مطالب خود را نوشته است. چه بسا در روزهای حساس خود هم همراه مردم در تحصن و اعتصاب بازار شرکت داشته است. از توضیحات دقیقی که وی از قضایا دارد شکی باقی نمی ماند که وی از نزدیک در مراحل مختلف حضور فعالی داشته است. در کنار این مسئله که تا حدودی قابل قبول به نظر می رسد، زیرا پس از واقعه به قضاوت نشسته است. نکات جالبی از دوراناندیشی علما و وعاظ تبریزی در برابر برنامه های حکومت که برای مبارزه با مبانی مذهبی و مظاهر اسلامی از جمله حجاب طراحی شده بود - در خلال این یادداشت یافت می شود.

از محاسن دیگر این گزارش آن است که مؤلف خلاصه برخی از سخنرانیها را درج کرده است و دیگر آنکه به حکم امیرلشکر غرب کشور - حسین خزاعی - دسترسی داشته، آن یادداشت را نقل می کند. هر چند علیرغم تلاشهای صورت گرفته، اسناد و مکاتبات مقامات آذربایجان با مرکز و دستورات مرکز در مورد نحوه سرکوب آن به دست نیامده است ولی متن حاضر گوشه های مهمی از این واقعه تاریخی را روشن می سازد. متن یادداشت صدیقی نخجوانی با توضیحات و تعلیقاتی بازنویسی شده است. امید است به عنوان یک منبع پژوهشی مورد استفاده علاقه مندان قرار گیرد.



صفحه اول دست نویس رضا صدیقی نخجوانی

۱۸۶

تاریخ قیام تبریز و شکوفایی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

گرچه نگارنده که هنوز نوزده ورق تمام از صفحات کتاب هستی را طی نکرده است، اقتضای سنش اجازه نمی دهد که خویشتن را در عداد کسان مستقل الفکر شمرده و درباره مسائل مهمه ابراز نظریات نماید ولی محض تمهید مقدمه لازم می داند که در خصوص این انقلاب مهم تاریخی آنچه به نظر تامل می آید با پژوهش خواهی از خوانندگان گرامی سطوری چند به عنوان سرآغاز بر روی کاغذ آرد:

علل و موجبات شورش مهرماه ۱۳۰۷ که در تبریز اتفاق افتاد، تصور نمی رود که خارج از

حدود چهارگانه ذیل باشد :

۱- اقدام به اجرای قانون نظام اجباری

۲- تصویب و اجرای قانون متحدالشکل نمودن کلاه و البسه

۳- پرپوگانده و تحریکات

۴- تسامح با سیاست دولت

بدان نسبت که اجرای قانون سنگینی مثل قانون نظام اجباری در مملکتی که به هیچ وجه سابقه نداشته بدون شورش و انقلابهای بزرگ برخلاف انتظاری بود و البته دولت نیز حدود همچو غوائل را نه فقط در تبریز مرکز آذربایجان بلکه در تمام نقاط مملکت پیش بینی نموده بود پس بایستی گوش به زنگ نشسته با حزم و احتیاط هر چه تمامتر اقدام به اجرای قانون سربازگیری اجباری نماید نه اینکه در موقعی که از اجرای همچو قانونی تزلزل و هیجان در سرتاسر مملکت حکم فرماست قانون متحدالشکل نمودن کلاه و البسه به طرز اروپایی را از تصویب مجلس گذرانیده و خواهد که در میان این همه متعصبین معلوم الحالی که ثلث بیشتر مملکت را تشکیل می دهند به موقع عمل گذارد. این تسامح و سهل انگاری علاوه بر اینکه در میان توده متعصب تأثیرات سوئی بخشید، مفسدین و مغرضین را نیز برای اجرای مقاصد غیرمشروع خودشان میدان پهنآوری گشوده و در نتیجه منجر به همچو شورش گردید که هرگاه از حسن تصادف بدین زودی خاتمه نمی یافت، ممکن بود به شکل شورش را که فعلاً در میان ملت همسایه ما افغانستان بر پاست بر خود گیرد.

بسیار مایه تأسف و بسی جای شگفت است که در این موقع جراید عوض این که مقاله ها در اطراف لزوم قانون نظام وظیفه عمومی نوشته و منافع و محسنات قانون متحدالشکل نمودن کلاه و البسه را گوشزد مردم نمایند، یکی ضریح مقدس عتبات و آیین زیارت را کاریکاتور کرد، ستونهای روزنامه را پر از نوشته های تمسخرآمیز نسبت به مقدسات آیینی مسلمین می نمود و دیگری مقاله هایی راجع به کشف حجاب که اعصاب هر مسلم متعصبی را به حرکت می آورد، نوشته و مانند این غزلها:

یک دم زحقوق مدنی دم بزن ای زن وین دام سپیه سلسله بر هم بزن ای زن ...

پرده از چهره برانداز که بی پرده نکوست غنچه آنگاه شود گل که درآید از پوست

را انتشار می داد و این دیگری نیز با لهجه خشنی امر به راندن گربه های مفت خور ملا سید را از سر خوان بشریت می نمود. از همه شگفت آور [تر] آنکه یکی از جراید مرکز، آیین پیشواز زوار را در تحت عنوان «ورود زوار به تبریز و استقبال» کاریکاتور کرده بود آیا جای تردید هست سر اینکه این آقایان ...^{۵۴} در آن روزها از مرکز غیر معلوم شوراندن ملت ایران علی الخصوص

اهالی تبریز بودند.^{۵۵}

آیا این گونه اشخاص بی وجدان که به نام خدمت به وطن همچو مقام محترمی - روزنامه نگاری - را اشغال نموده اند و با این همه خیانت کاریها حکم دزد خانگی را دارند، در کیش وطن پرستی مرتکب جرم غیرقابل عفو تزویر نیستند؟ آیا چنانچه ایشان قلمداد نموده اند مفهوم این لفظ میشوم^{۵۶} تزویر فقط به طبقه شیخان و آخوندهای ریاکار اختصاص دارد؟... چه لفظهای بی معنی است وجدان، وطن پرستی، در مقابل این یک جمله کوچک منافع شخصی و بالاخره چه کلمه تو خالی است، حقیقت.

چه خوش گفته است حکیم نیشابوری:

دنیا دیدی و هر چه دیدی هیچ است و آن نیز که گفتی و شنیدی هیچ است

آری جریانات اخیر در شرق به خوبی ثابت نمود که ملیت خواهی نیز از جمله الفاظ بی معنی است.

اشعه ترقیات روز افزون غرب چشم ملل شرق را آن چنان خیره نموده است که در عین حال که هر کس دم از ملیت خواهی، وطن پرستی می زند این همه احساسات شریف طبیعی را به زور خفه کرده، لباس، کلاه ملی، خط ملی و بلکه رسومات و عادات ملی خودشان را نیز تغییر داده به شکل اروپایی در می آورند. انقلاب اخیر ترکیه، اوضاع کنونی افغانستان تغییر شکل را به فرم اروپایی در ایران که به نام اتحاد شکل جلوه گر شده مؤید همین موضوع است. در پایان این سرآغاز لازم است توضیح [داده] شود که نگارنده به هیچ وجه نسبت به اساس قانون اتحاد شکل اعتراض ندارد و بالعکس عقیده اش این است که اتحاد شکل موجب تشید ارکان وحدت ملی و یک قدم بزرگی در راه برانداختن بیخ و بن ملوک الطوائفی است ولی چیزی که با یک نظر بی آرایش طرفدار دارد و ضد آن است مفهوم این سطور چند را تشکیل می دهد به جای اینکه ایرانیان نیز به نام اتحاد شکل ملیت را زیر پا گذاشته با شکل کلاه و لباس خارجی ملبس شوند چه خوش بودی که از روی تاریخ، شکل لباس و کلاهی را انتخاب می نمودند و یا شکل کلاه و لباسی که مناسب عصر باشد از خود ایجاد کرده و به آن متحدالشکل می شدند که هم نتایج مطلوبه اتحاد شکل به دست می آمد و هم در میان توده متعصب موجب این همه عدم رضایت و سوء تفاهم نمی شد. مسمای جمله «یا سیاست دولت که از عوامل احتمالی شورش مهرماه ۱۳۰۷ به شمار است در اینجا لاینحل ماند» در خاتمه این کتاب به مناسبت توضیح داده می شود.

تبریز - تیرماه ۱۳۰۸ - رضا صدیقی نخجوانی

از دیدگان اهالی تبریز پژمردگی و نگرانی احساس می شود. در بازار همه هم دارد. اصناف دست از کار کشیده مشغول تفکر و تبادل افکار می باشند دو نفر که با یکدیگر ملاقات می نماید

[می نمایند] پس از انجام تعارفات رسمی: [می گویند] برادر چه خبر است، چه شنیده ای... آیا کدام عوامل است که استراحت را از مخیله مردم در ربوده و همچنان به تشویش و اضطراب انداخته است. می گوید: مجلس شورای ملی قانونی تصویب نموده راجع به اینکه عموم ایرانیان با لباس اروپایی متحدالشکل شده، شاپکه^{۵۷} «کلاه پهلوی» به سر گذارند. روزنامه...^{۵۸} در تحت عنوان «ورود زوار به تبریز و استقبال» ضریح مقدس عتبات و آیین پیشواز زوار را کاریکاتور کرده، در مقاله نیز در توهین و تمسخر دسته های حسینیه نوشته است. روزنامه...^{۵۹} در ضمن مقاله نوشته است «بایستی از سرخوان بشریت این گریه های مفت خور ملا سید را برانید» اینها یک سلسله جوابهایی بود که مردم در مقابل جمله استفهامی فوق الذکر از یکدیگر می گرفتند.

حالا ببینیم این جوابها در ذهن سامعین کدام تأثیراتی را بخشیده و چگونه وجود خارجی پیدا کرد:

جسته، جسته این جمله نیز ضمن جوابهایی [گفته] شد که اهالی به شکل مذکور از همدیگر می شنیدند روز جمعه ۲۰ ع ۲ [ربیع الثانی] اجتماعی در جمعه مسجد^{۶۰} دارد. روز موعود را جمعی از وجوه اهالی در مسجد مزبور مجتمع شدند. چشمها همه که در بالای منبر به «آقا سید هاشم خوئی» متوجه بود مشارالیه پس از تذکر از ضعف اسلام و توصیه ثبات قدم در حمایت کردن از دیانت و روگردان نشدن از علما از منبر پایین آمد و اجتماع بعد، محول به جمعه آینده گردید. رفته رفته همه و تشویش اهالی افزوده می شد و بر روی جوابهایی که مردم در مقابل سؤال فوق الذکر از یکدیگر می شنیدند این جمله نیز علاوه گردید. چاپخانه ها مشغول طبع اعلان اسامی مضمولین نظام اجباری می باشد چون با مسئله نظام اجباری عموم علاقه دار بوده و هنوز اندر دل مردم آن حس وطن پرستی تولید نشده بود که با دست خودشان نور چشم نور رسیده خود را به خدمت نظامی گمارند. روز به روز دایره تشویش و اضطراب مردم به وسعتش افزود. می رفت که یک شکل انقلاب را به خود بگیرد و از طرفی هم مفسدین و مغرضین که همواره منتظر همچو اوقاتند بنای شایعه هایی را گذاشته و با شایعه های دروغ و مهیج این جماعت، این جماعت زود باوران را به سوی انقلاب سوق می دادند تا روز پنجشنبه ۱۹ مهرماه / ۲۶ ربیع الثانی بر حسب تصمیمی که قبلاً گرفته شده بود تجار و اصناف بازار را بسته و با جمعیت کثیری بالغ بر پانزده هزار نفر «حاجی میرزا ابوالحسن آقا انگجی»^{۶۱} را که از چندی پیش در قریه یانیق^{۶۲} بود با استقبال با شکوه به شهر آورده با نعره صلوات غرا به خانه اش وارد نمودند. روز بعد جمعه ۲۰ مهرماه ۲۷ ربیع الثانی جمعی پیش از ظهر در «جمعه مسجد» اجتماع نموده پس از اجتماع و عظ و عزاداری از مسجد بیرون شدند.

عصر همان روز جمعیت زیادی نیز به محله جمشید آباد رفته و از آقا میرزا صادق آقا^{۶۳} که چندی بود در محله مزبور ساکن شده و بی طرفی اختیار کرده بود تقاضای به شهر آمدنش نمودند. مشارالیه نخست درخواست ایشان را رد نمود سپس جبراً تقاضای اهالی را پذیرفته قول داد که در شهر حاضر باشد. وقت غروب بود که مأمورین نظمی در بندر هر محله چهار پنج ورقه بزرگ اعلانهای مشمولین نظام اجباری را که عبارت از سجل گرفتگان متولدین ۱۲۸۷ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۴ شمسی بودند به دیوار چسبانده و آن شب با دو نفر پلیس برای محافظت اعلانها به پست گذاشتند. قسمتی از اهالی که همان دم از گردش مراجعت می کردند به دور اعلانها مجتمع شدند. متأسفانه به واسطه تاریک بودن هوا نتوانستند از مفاد آنها چیزی فهمیده باشند و آن شب را به نگرانی و تشویش دل، سحر کردند. روز شنبه ۲۱ مهرماه/۲۷ ربیع الثانی مردم یکایک از خانه های خودشان بیرون آمده به دور اعلانها مجتمع شدند.

بدون اینکه باز کردن دکان و اشتغال کسب خودشان را به نظر آورده باشند سرگرم مطالعه اعلانها بودند و در خواندن آنها به یکدیگر سبقت می جستند. دسته اولی که از مطالعه اعلانها فراغت می یافت جای خالی خود را به دسته دومی، داده و به طرف جمعه مسجد روانه می شد تا وقت غروب بدین منوال دور اعلانها از مجتمعین خالی نبود. آن روز بازار عموماً تعطیل^{۶۴} نموده قسمتی از اهالی در گرد اعلانها و جمعی نیز در جمعه مسجد مجتمع شدند. مسجد مزبور با آن همه وسعت از ازدحام جماعت من الباب الی المحراب پر شده بود و قسمتی از مردم در حیاط مسجد به پیش پنجره ایستاده گوشهای خود را به طرف منبر گردانیده بودند و نشستگان در توی مسجد نیز با یک حالت مغموم به سوی منبر متوجه بودند. پیش از ظهر «آقا سید هاشم خوبی^{۶۵} به منبر بر شده با صدای رسا و عظهای هیجان آوری نمود و در اطراف [وضعیت] فعلی نیز صحبتها کرد. اهالی از شنیدن و عظ مشارالیه که ضعف اسلام و بی علاقگی مسلمین را متذکر می شد با حالت آشفته گریه و زاری می نمودند. مسجد شکل عزاخانه را به خود گرفته بود. گاه گاهی هم شیخ حسن نامی که به سن ۲۶-۲۸ می باشد از شاگردان آقا شیخ غلامحسین^{۶۶} به شمار بود در روی پله منبر بر پا شده با صدای بلند نطقها می نمود. از وضع آن روز معلوم بود که این شورش به آسانی تمام نشده و چند روز امتداد خواهد یافت. سه ساعت به غروب مانده مردم با یک وضع مایوسانه از مسجد منتشر شده با جمله های: آیا عاقبت کار به کجا خواهد انجامید؟ این وضع به نفع کدامین طرف تمام خواهد شد؟ مشغول تبادل افکار بودند. روز یکشنبه ۲۲ مهرماه/۲۸ ربیع الثانی بازار عموماً تعطیل نموده و اهالی در جمعه مسجد مجتمع شدند. آن روز از کثرت تردد جماعت در مسجد جای سوزن انداختن نماند. پیش پنجره دالان ایوانهای مسجد پر شده بود و جماعتی هم که در مسجد جای نشستن نیافته، عودت نموده بودند در پیش

دکانهای بسته خودشان ایستاده، آهسته آهسته در خصوص اوضاع حاضر صحبت می نمودند. جمعی از روحانیون نیز در خانه انگجی اجتماع نموده در اینجا مشغول شورا و مذاکره بودند. مانند روز قبل، «آقا سید هاشم خویی» به منبر بر شده در علیه قانون نظام اجباری، اتحاد شکل صحبتها نمود و ضمناً نویسندگان بر علیه روحانیون را به نفرت یاد کرد. شیخ حسن نیز در هر ساعتی در روی پله منبر بر پا ایستاد، نطقهایی می نمود و هر دمی که روی منبر از آقا سید هاشم خویی و شیخ حسن خالی می شد بعضی از ذاکرین مشغول خواندن مرثیه بوده و ضمناً در اطراف اوضاع فعلی نیز صحبتها می نمودند سه ساعت به غروب مانده اهالی از مسجد منتشر شدند هر کسی با یک دو نفر هم صحبت در خصوص نتیجه این اوضاع مشغول تطبیق حدس و تخمین خودشان بودند. شب ۲۲ مهرماه/ ۲۹ ربیع الثانی را یک ساعت از اذان شام گذشته از هر طرف شهر آواز مؤذنان که گویا به نظر رفع شدن بلا اذان می دادند بلند بود. اذان در آن موقع به همچو عمومیتی اذان صبح رمضان را به یاد می آورد. روز یکشنبه ۲۲ مهرماه/ ۲۹ ربیع الثانی مردم به عادت هر روزه خویش از خانه های خودشان بیرون شده یکسره به طرف جمعه مسجد رهسپار می شدند غیر از اینکه ایوانها و پیش پنجره مسجد مملو از جماعت بود توی مسجد به اندازه ای پر شده بود که جای نشستن یک نفر یافت نمی شد.

۱۹۱

چون بسیاری از اهالی به واسطه نیافتن جای نشستن در مسجد، در خارج مانده بودند و علاوه از کثرت تردد جماعت در مسجد جای نشستگان تنگ شده بود مقرر شد که قسمتی از اهالی هم به یک جا مجتمع شده، تشکیل یک دسته وردگویان [را داده] در بازار گردش نمایند. آن روز اجتماعی در مسجد بوده و جمعی هم مانند یک دسته بزرگ در حالی که با صدای بلند این ورد را می گفتند:

«هانی عصرون امامی داده گلسون الهی اذن ویر فریاد گلسون»^{۶۷}

از دیدن این وضع صدای گریه مردم به آواز بلند اهالی، دسته علاوه شده بود ناله و زاری مردم و آن ورد اهالی، دسته روزهای محرم را به یاد می آورد. اصناف از مشاهده این حالت و دوام انقلاب به وحشت افتاده، مشغول خالی کردن دکان خودشان از مالها بودند. اداره نظمی کمال جدیت در استقرار امنیت داشت. پلیسها که قبلاً خالی از اسلحه بودند مسلح با تفنگ و فشنگ ده تیر شدند پیش از دروازه جمعه مسجد چند دسته صاحب منصبهای پلیس و آژانها گردش نمودند. مانند روز قبل آقا سید هاشم خویی به منبر شد. با صدای بلند صحبتهایی نمود و شیخ حسن هم به طور مذکور در هر ساعتی نطقهایی می نمود. جماعتی که به شکل فوق الذکر به یک جا مجتمع شده، در بازار گردش می نمودند رفته رفته بر عده شان افزوده و یک شکل دسته بزرگی را به خود گرفت که از صدای ورد ایشان بازار به لرزه می آمد. روز قبل میرزا علی نام

کتاب فروش و یکی دو نفر دیگر را به عنوان اینکه اصناف را به بستن دکان خودشان تحریص می نمودند، پلیسها به نظمیه جلب نموده و در آنجا تحت توقیف بودند. پیش از ظهر دسته مزبور با آن همه جماعت با صدای بلند، ورد گویان از برای رهانیدن توقیف شدگان مذکور به طرف نظمیه در عالی قاپو^{۶۸} رهسپار شدند. هنوز میان آن جماعت و پیش درب اداره نظمیه چند قدم فاصله داشت که پلیسها به گمان اینکه جماعتی با این حالت از اینجا آمدن، سوء قصدی دارند، چند گلوله به هوا انداختند. جماعت به محض شنیدن صدای گلوله رو به گریز نهادند. دسته که دو ساعت بود مانند حوضی متصل به آب جاری باشد رفته رفته به عده اش می افزود در اثنای یک ثانیه از هم متفرق شدند فقط دو سه نفر باقی بود که آنها نیز به واسطه نیافتن راه گریز واپس مانده و مهبای فرار بودند. جماعتی که از آنجا گریخته بود باز در بازار به همدیگر متصل شده به شکل اولی درآمدند تا سه ساعت به غروب مانده جمعی از مسجد و جماعتی از دسته منتشر شده، به خانه های خودشان روان شدند. شب ۳۰ ربیع الثانی را نیز، از هر طرف شهر، صدای اذان بلند بود. روز سه شنبه ۲۳ مهرماه / ۳۰ ربیع الثانی نیز بازار عموماً تعطیل نموده قسمتی از اهالی در جمعه مسجد و جماعتی هم به شکل دسته مانند روز قبل در بازار بودند. آن روز اهالی محله شتربان^{۶۹} نخست در امامزاده سید ابراهیم^{۷۰} اجتماع کرده در حالی که آقا شیخ غلامحسین، آقا سید علی آقا میرزا حسن علیاری^{۷۱} و بسیاری از علمای دیگر محله در پیش افتاده بودند به شکل یک دسته، به بازار آمدند. از کثرت جماعت دسته، در بازار راه مترددین بسته شده بود. آواز ورد اهالی نزدیک بود گنبدهای بازار را به لرزه آورده فرو بریزاند. حالت انقلاب نسبت به چند روز قبل از هر جهت شدیدتر شده بود. گویا می رفت دوره بحرانش را شروع نماید. هر دمی در مسجد پاره ای از اهالی به روی پله منبر به پا شده نسبت به تصمیمات جدید دولت معترضانه نطقهایی می نمودند. از پیش از ظهر آقا سید هاشم خوبی به منبر برده شده در ضمن صحبتهای مهم چنین گفت:

«ما اجتماع کنندگان از این اعتصاب سوء نظری نسبت به دولت علیه خودمان نداریم ولی چون پاره ای خیانت کاران دین و دولت شاهنشاه محبوب ما را به اشتباه انداخته اند می خواهیم معظم له را ملتفت سازیم که آنان را از دربار خودشان برانده، به عقاید فاسدشان توجه نفرمائید.»
و شیخ حسن هم در هر یک ساعت بر روی پله منبر بر پا ایستاده در ضمن نطقهای مهیج خویش با صدای رسا می گفت:

«امروز اصناف و تجار اصفهان هم تعطیل کرده؛ امروز بازار و دکاکین خوی نیز بسته است. ما هم تعطیل را ادامه خواهیم داد تا به مقصود خودمان نایل شویم. ما حاضر نیستیم پسران نو رسیده مانند دوشیزگان خود را به دست مشتی قزاقهای خیانتکار بداخلاق بسپاریم.»

اهالی هم یکبارگی همه با آواز بلند جواب می دادند حاضر نیستیم . سه ساعت به غروب مانده اجتماع با نطقهای آتشین خاتمه یافت . اجتماعيون مانند مورچگان هنگام خرو جشان از لانه ها که حد و حصرشان مجهول می باشد از مسجد منتشر شدند . مردم مشغول بودند به گفت و شنود پاره ای شایعه هایی بی اساس که به نظرشان اخبار تازه بود . در آن چند روز آن چنان شایعه بافی رواج یافته بود که شایعه های که سحرگاه شنیده می شد ممکن نبود که مجموع آنها تا وقت عصر در خاطر ماند . نمونه ای از شایعه های خنده آور مشهور آن روزها «سه ماه است اهالی اصفهان بازار را بسته و هنوز هم در تعطیل ادامه دارند»^{۷۲} ؛ «حکومت خوی را به موجب اینکه اهالی را امر به تغییر کلاه کرده است به ضرب گلوله مقتول نموده اند.» ؛ «نظامیهای تبریز به موجب مکتوبی که به آقا میرزا ابوالحسن آقا انگجی نوشته اند هنگام لزوم مساعدت خودشان را اظهار نموده و قول داده اند که ما بر روی مسلمانان قیام کنندگان به خدمت کردن دیانت گلوله نمی اندازیم .» و مانند اینها بسیاری از شایعه های بی مأخذ تا وقت غروب زبان و گوش مردم از گفت و شنود نمی آسود . شب ۲۴ مهر ماه نیز از هر طرف شهر آواز مؤذنان بلند بود و از بعضی باهما صدای مناجات هم شنیده می شد . روز چهارشنبه ۱ جمادی الاولی نیز بازار را عموماً تعطیل نموده بودند . اهالی — پیش از تاییدن آفتاب به روی زمین — به بازار آمده قسمتی مستقیماً به جمعه مسجد روانه شده در پیش منبر جا گرفتند و جمعی هم در پیش دکانهای بسته خودشان ایستاده مشغول گفت و شنود بودند .

اهالی محله شتربان نیز مانند روز قبل در امامزاده سید ابراهیم مجتمع شده در حالی که بسیار از علمای آن محله در پیش بودند به شکل دسته بزرگی به بازار آمدند . دسته های جداگانه ای نیز به نام بعضی [از] محله ها تشکیل شده بود . ورد گویان در بازار گردش می نمودند از کثرت جماعت دسته در بازار تردد دچار اشکالات شده بود . هنگام ملاقات دو دسته با یکدیگر از امتزاج آواز ورد ایشان نعره های مهیبی به طرف آسمان بلند می شد . اصناف دست کشیده از داد و ستد خویش مانند شیر ژیان گرسنه متجاسرانه صیحه می زدند اهالی دسته به آواز بسیار بلند این ورد را می گفتند :

«یتیش فریاده ای عصرون امامی پوزولدی دین اسلامون نظامی»^{۷۳}

اصناف بازار متصل به طور محرمانه مشغول خالی کردن دکان خویش از مالها بودند با اینکه نصف اهالی تبریز در بازار بودند جمعه مسجد من الباب الی المحراب پر شده بود . قسمتی از مردم در پیش پنجره و در بن دیوارهای مسجد تکیه زده متوجه منبر بودند از صدایی که به نفس کشیدن جماعت حاصل می شود چنانچه در مجامع عمومی ملاحظه می شود کثرت اهالی به نظر می رسید . بسیاری از علمای طراز اول شهر به مسجد آمده فیما بین خودشان مشغول مذاکره

بودند. پاره‌ای از سادات و اشیخ متعصب به منبر بر شده، متجاسرانه بر علیه دولت صحبتها می نمودند. یک نفر از روضه خوانهایی که مراغه‌ای بود به منبر شده در ضمن تمهید مقدمه گریز چنین گفت:

«آقایان امروز چهارم محرم است. آری در مقابل مصائبی که نسبت به اسلام وارد شده جسارت کرده می گویم امروز چهارم محرم است. می دانید که از چه رو و چرا امروز را چهارم محرم حساب نمودم به ما می گویند که عمامه را که علامت سیادت و سرپوش رسمی علمای دین اسلام است برداشته شایقه به سر گذاریم، امروز که این را گفته به گردن مسلمین تحمیل نمودند فردا کشف حجاب را به زنان مسلمین تکلیف خواهند کرد.»^{۷۴}

از شنیدن چنین سخنها صدای گریه و زاری مردم که از مسجد بلند می شد حقیقتاً آن روز، روز چهارم محرم را خاطره می کرد. مجلس سربازگیری که از فردای انتشار اعلان اسامی مشمولین نظام و وظیفه در عالی قاپو تشکیل شده بود گرماگرم مشغول احضار مشمولین و معاینه آنها و قرعه کشیدن بودند و پاره‌ای از مشمولین را که از موقعیت استفاده نموده از حضور در مجلس استنکاف می ورزیدند مأمورین وظیفه به خانه شان رفته جبراً به مجلس می بردند چنانچه شیخ حسن بدین اقدامات مجلس اعتراض کرده گفت:

«چرا بچگان را یکایک از خانه هایشان بیرون کرده می برند ما که در اینجا چند روز است اجتماع کرده سخنهای حق خودمان را علناً می گوئیم شما نیز اگر حرف حساسی دارید بیاید سؤال و جواب کنید.»

تردد و ازدحام جماعت به مسجد تا سه ساعت به غروب مانده ادامه داشت و روی منبر از نطق کنندگان واعظین، روضه خوانها خالی نبود. گویا به ملاحظه این که جمعه مسجد به اجتماع عموم اهالی وسعت نداشت مقرر شده بود که از فردا مسجدهایی در محله ها گسترانیده شود و اهالی هر محله در مسجدهای خود مجتمع شوند. سه ساعت به غروب مانده که اهالی از بسیار نشستن در یک جا ملول شده و علاوه از ادامه بستگی بازار که عوایدشان دچار وقفه شده بود دل‌تنگ و اندوهگین بودند با یک حالت پژمرده از مسجد منتشر شدند و قسمتی از مجتمعیین به احتمال اینکه شیخ حسن به منبر بر شده پاره‌ای صحبتها به مردم خواهد رسانید در مسجد مانده متوجه طرف پایین بودند که علما در آنجا نشسته فیما بین خودشان مذاکره می نمودند. یک ساعت پس از انتظار، باقیمانده اهالی، شیخ حسن از آنجایی که نشسته بود بر پا ایستاده گفت: کمی نمانده که یک هفته تمام شود. اصناف و تجار و کسبه ما دست از کار کشیده در اینجا اجتماع کرده مظلومانه می خواهیم سخنهای خودمان را به سمع اولیای امور برسانیم. در عرض این مدت ما را نتیجه حاصل نگشته است. فردا هم اگر از طرف اولیای امور جواب قاطعی صادر نشد پس

فردا خواهند دید که در مملکت چه خواهیم کرد. از شنیدن این چنین سخنان تهدیدآمیز خون کسان سبک مغز به حرکت می آید یک نفر از حضار بر پا ایستاده و گفت :

«سی سال دارم و صاحب چند تا اولاد هستم مرا نیز جزو مضمولین نوشته اند و دیر [وز] مأمور نظمیه آمده مرا جبراً به مجلس سربازگیری برده ، در آنجا هنگام معاینه قبا و پیراهن و شلوار مرا از برم به در کرده می خواستند زیر شلوارم راهم به در کنند به بهانه ادرار کردن گریخته ام و حالا کفن گرفته در جامه گذاشته منتظر جهاد و جان دادن هستم که مردن یکبارگی از این زندگانی بی شرافت بهتر است .»

و چند نفر دیگر بر پا شده کفن گرفتن و آماده بودن خودشان را ، به جان قربان ساختن با لهجه جسارت آمیزی می گفتند یک ساعت تقریباً به غروب می ماند که شیخ حسن و پاره [ای] علمایی که در مسجد بودند درخواستی به طرف خانه حاجی میرزا ابوالحسن آقا انگجی روان شدند و جماعتی که در مسجد مانده بودند در عقبشان افتاده به شکل یک دسته ورد گویان می رفتند. هنوز دسته مزبور به آن حالت چند قدم به درب [خانه] حاجی میرزا ابوالحسن آقا انگجی فاصله داشتند که عباسقلی خان مفتش تأمینات سن ۲۵-۲۶ ساله در پیش دسته از بازوی شیخ حسن گرفته می خواهد به واسطه فایطون^{۷۵} به نظمیه جلبش نماید. همین که جماعت دسته ، این حالت را مشاهده می نمایند همگی یک باره هجوم آورده شیخ حسن را از دست او می ربایند. مفتش مزبور را هر کس به ضرب کارد، لگد، مشت ، سیلی ، چنان از چند طرف زخمی ساختند که همان دم مشرف به موت بود. چند دسته پلیس نظامی با صعوبت بسیار نیمه جان او را از دست جماعت خلاص داد. به مریض خانه اش بردند. همان دم که وقت غروب بود چند عده نظامیان ، جماعت و خانه انگجی را دور زده بنای شلیک گذاشتند. هر کسی که در خارج بود به محض شنیدن صدای گلوله با یک حالت بیمناک به طرف خانه خود رهسپار شدند.

آنهایی که در مسجد با جمله های «به جان قربان دادن حاضریم ، ریزه ریزه شدن زاده ایم» نطقها می نمودند از شنیدن صدای شلیک در خانه های خودشان به زیرزمین یا سرداب پناهنده می شدند. در کوچه و بازار که تا چند دقیقه پیش تردد کردن جماعت به حالت طبیعی بود به محض شروع شلیک ، وضع راه روی اهالی تغییر یافت . یکباره از بیمناکی رنگ پریده ، یکی از سرعت راه رفتن عبا از دوشش فرو شده یکی از فکر اینکه آیا سرانجام کار چه طور خواهد بود مات و مبهوت بودن ، اینکه راه رفتن خود را حس نماید به طرف خانه اش روان می شد از ملاحظه این وضع سرنوشت مسببین انقلاب را احساس کردن به خوبی ممکن بود. مجملأ همان دم نظامیان جمعی از اهالی را که در خانه انگجی مجتمع بودند، متفرق ساختند و چند دسته نظامی نیز در محله ها گردش می نمودند که هر گاه اجتماع گاهی از مسجد و غیره موجود بود

حتی عده قلبیلی را که در بعضی از مساجد به نماز جماعت حاضر شده بودند می پراکندند و همان شب ساعت دوازده خود آقا میرزا ابوالحسن آقا انگجی را نیز دستگیر نموده با اولاد و عیالش به همان قریه یانیق که تشریف آورده بودند مراجعت دادند^{۷۶} و عده کثیری نیز از تجار رؤسای دسته روحانیون و مداخله کنندگان دیگر را یکایک از خانه هایشان گرفتار و در نظامیه نظمیة تحت توقیف گذاشتند. صدای بوق اتومبیلها که مخصوص نقل گرفتار شدگان بود تا وقت صبح از هر طرف شهر شنیده می شد. مردم که شب را به نگرانی و تشویش گذرانیده بودند به محض روشن شدن هوای سحرگاه پیش از طلوع آفتاب از خانه های خودشان بیرون شده برای کسب اطلاع از قضایای شهر به این طرف و آن طرف می شتابند [می شتافتند]. اولین چیزی که به نظرشان بر می خورد این اعلان بود که از هر پنج و شش قدم به دیوارهای بازار و محله ها الصاق کرده بودند :

اعلان

«به عموم اهالی شهر اخطار می شود : چون حفظ امنیت و آسایش عمومی در نظر این جانب است در حدود مسئولیتی را که عهده دارم در روی جداول است لذا زاید بر این تحمل را جایز نمی دانم از تشر این امریه باید تمام تجار و کسبه بازار بدانند که اجتماعات اکیداً ممنوع و هر کس باید عقب کار خود رفته و تمام تجارتخانه ها و دکاکین بازار را باز نمایند و احدی را اجازه نمی دهم که برخلاف این حکم رفتار کند تا اهالی با کمال آسودگی خاطر مشغول کسب و کار خود بشوند و چنانچه خلاف انتظامی از هر کسی مشاهده شود و یا به واسطه تحریکات معخل آسایش عمومی گردد به شدیدترین مجازات تنبیه خواهم کرد.

۲۶ مهرماه ۱۳۰۷ امیر لشکر شمال غرب حسین خزاعی «

هر که پیش از اطلاع از احوالات شب این اعلان به نظرش می رسید به کجا انجامیدن کار را احساس نموده با یک حالت مخوف تفکرکنان گردش می نمود و گویا می خواست در این خصوص کنجکاوی نموده جزئیات واقعه شب را هم کاملاً مسبوق باشد.

پس از برآمدگی آفتاب که اهالی عموماً از خانه های خود بیرون شدند پاره ای بی اطلاعان از قضایا را نظر این بود که یک سره به جمعه مسجد رفته پیش از ازدحام جماعت در پیش منبر جاگیرند. همین که اعلان را خوانده و وضع راهروی و گفتگو و اهالی را می دیدند که به خلاف روزهای قبل اهالی به این طرف و آن طرف کوچه و بازار گردش کنان و این را آهسته آهسته به نجوا سخن گفتن هم بیمناک هستند تعجب کنان به خود می گفتند این چه اعلانی است و آن وضع چالاکی دیروزی مردم چرا همچنین به سستی و فتور امروزی مبدل گشته است تا شلیک وقت غروب به نظرشان افتاده و تبدیل این وضع را از نتیجه عملیات و تشبثات آن دم حدس

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

می زدند و به محض گفتگو سؤال و جواب با این و آن خود نیز یکی از آنهایی می شدند که چند دقیقه پیش به وضع سستی شان تعجب می کردند. آن روز یأس و سستی مردم را فرا گرفته بود از استیلای تشویش و بیمناکی هیچ کس را حس و حرکتی موجود نبود.

اهالی تا وقت ظهر متحیرانه به این طرف و آن طرف آمد و شد می نمودند. بعد از ظهر قسمتی از اصناف، دکاکین خود را باز کرده و مشغول بودند. به جاروب کشی دکانهای یک هفته متروک مانده خودشان و به بازار آوردن اشیائی که قبلاً از بیم انقلاب به جای دیگر نقل داده بودند. همان روز نیز جمعی از رؤسای دسته و تجار و آنهایی که مختصر مداخله در جریان انقلاب داشتند، دستگیر و تحت توقیف گذاشتند آن روز آقا میرزا صادق آقا را نیز موقتاً به یکی از دهات مجاور اعزام نمودند^{۷۷} تا وقت غروب نظامیان مسلح به موجب صورتی که قبلاً مفتش مقتول مزبور تهیه نموده بود مشغول گرفتاری مداخله کنندگان بودند.

اتصالاً به قدری از اهالی دستگیر و توقیف نمودند که پاره ای اشخاص بی طرف نیز از خود ظنین شده در وحشت بودند. از افراد مذکور آقا شیخ غلامحسین که روز قبل وقت غروب هنگام شلیک در خانه انگجی بود از همانجا فرار کرده بود. هر جایی را که گمان پنهان شدن او می رفت جستجو نموده اثری از مشارالیه نیافتند. چنانچه آقا سید هاشم خوبی و شیخ حسن نیز متواری شده بودند که هنوز هم آقا شیخ غلامحسین^{۷۸} و شیخ حسن را با آن همه جدیت که در جستجویشان کرده اند حتی از قراری که شایع بود به دستگیر کننده شان جایزه خطیری هم مقرر نموده اند موفق به گرفتاری ایشان نگشته اند ولی آقا سید هاشم خوبی پس از دو سه روز متواری شدن در خانه یکی از اقوامش مکتوبی به این مضمون به ایالت نوشت:

«من خودم را نسبت به دولت مقصر نمی دانم هرگاه برای دستگیری حقیر از طرف دولت تعاقب می شود و از بهر این دست و پای زن و بچه های بیگانه می لرزانند...^{۷۹} اینک بنده در...^{۸۰} حاضر هستم.»

که به محض رسیدن مکتوب از طرف مأمورین مخصوص مشارالیه نیز به نظمیه جلب شد. شب جمعه ۲۷ مهرماه ۲/ جمادی الاول نیز چندین تن دستگیر شدند روز جمعه ۲۷ مهرماه [۲] جمادی الاول جنازه عباسقلی مفتش تأمینات را به امامزاده سید حمزه برده دفن نمودند.

در میدان توپخانه خدایار خان امیر لشکر کل نظام وظیفه حضار را مخاطب ساخته گفت:

«آقایان ما قربانی خود را دادیم و به آتش فتنه آب پاشیدیم و از طرف دیگر خرسند هستیم که برای ما گران تمام نشد ما حاضر بودیم که بیشتر از این قربانی بدهیم. خدا را شکر که با یک نفر کار تمام شد. یعنی شماها ساده دل [هستید] و نمی دانید که ما در چه موقع قدم می زنیم. پادشاه محبوب ما شب و روز کار می کند و آرام ندارد و اوقات عزیز خود را در راه استراحت شماها

صرف می‌نماید و نباید شما هم زیاده از این به حرف این و آن گوش داده از شاهراه مستقیم کنار شوید دیگر زیاده از این می‌خواهم ترکی بگویم».

روز شنبه ۲۸ مهرماه / سوم جمادی الاول عموماً بازار و تجارتخانه‌ها گشوده شد. آن روز یأس و سستی مردم را فرا گرفته بود. گفتمی در میان مردم خاک مرده پاشیده‌اند. هر یک از اصناف دست در گونه، سر در گریبان در دکان خویش تفکرکنان به هوش رفته بودند. چیزی که به نظر یک نفر تماشاکن دقیق را بیشتر از همه چیز به خود جلب می‌نمود این بود که آن روز دو نفر در یک جا نشسته و دو نفر همراه صحبت کنان در میان مردم دیده نمی‌شد. مأمورین نظمیه مفتشهای سری که دو نفر در یک جا صحبت کنان می‌دیدند در صدد به تحقیق و اطلاع از موضوع صحبت آنها بودند دسته دسته نظامیان مسلح در بازار و کوچه‌ها گردش می‌نمودند. نظامیها و مفتشهای سری که از میان زنان هم انتخاب شده بود مشغول گرفتاری مسببین انقلاب و جستجوی پنهان شدگان آنها بودند. روز یکشنبه ۲۹ مهرماه ۴/ جمادی الاولى که تا یک اندازه افکار مردم از تشویش گرفتاری و غائله انقلاب بر آسودگی در خواب بودند.

به یکبارگی چشمها را گشوده از دست و پازدگی بی‌جا که در اثر آسیمه سری مرتکب آن شده بودند تعجب می‌نمودند و هر که با یکدیگر در اطراف موضوع انقلاب صحبت می‌نمودند تکیه کلامشان این جمله‌های کوچک بود: این چه کار بود که ما کردیم، این چه مقدمه بود که با دست خودمان چیده به خلاف مقاصد خود تمام کردیم.»

سرانجام

این انقلاب آن چنان به صرفه دولت تمام شد که چنانچه عقیده جمعی هم بر این بود، چنین تصور می‌شد که انقلابیون از طرف دولت به ملاحظه همین سیاست تحریک شده‌اند تا آن تاریخ اداره بلدیة احداث چند خیابان را که پیش بینی نموده بود ولابد بایستی هر مسجدی که در اثنای راه شوسه مصادف باشند خراب نمایند از بیم نفوذ متعصبین نمی‌توانست این نظریه خود را به موقع عمل گذارد تا آن روز تسطیح و جزو خیابان کردن قبرستان گنجل و سایر قبرستانها مشکل به نظر می‌رسید و می‌توان گفت که تا آن تاریخ اجرای قانونهای نظام وظیفه، متحدالشکل نمودن کلاه و البسه در آذربایجان^۱ با آن همه نفوذ متعصبین جزو محالات به شمار می‌رفت و اینک سرمقاله‌ای که در شماره ۹۲ روزنامه سهند^۲ به قلم مدیر آن م. غنی زاده مندرج است تا یک اندازه مؤید این موضوع است:

«۲۶ - ۷ - ۷ [۱۳۰] رقم فوق معما نیست بلکه تاریخ است که برای آذربایجان اهمیت

فوق العاده و هزاران معانی در بر دارد. تا آن تاریخ ایالت آذربایجان زیر نفوذهای غیررسمی و مضر که اصلاً معلوم نیست چطور و چرا این اندازه قابل ملاحظه تشریف داشتند با وجود اصلاحات

دوره پهلوی فاقد روحی بود که اگر بگوییم بی آن همه چیز تاریک، همه چیز ابتر، همه چیز با یک پرده شبهه و تردید پوشیده بود، شاید اغراق نباشد. تا آن روز هر قدم اصلاحاتی که در آذربایجان می خواستیم برداریم، هر فکر تازه که می رفتیم به موقع عملیت بگذاریم هر قلمی که برای تنویر اذهان و تصویر حقایق و تثبیت یکی از دردهای بی درمان ملی، سیاسی، اجتماعی این جامعه بدبخت می خواستیم به دست بگیریم یک هیولای بی شکل و بی معنی غریبی پیش انظار جلوه گر شده ناخن و دندانهای وحشی خود را به ما می نمود و فاجعه چهارراه شیخ هادی [را] یادآوری می کرد. ملاحظه مصالح و فکر اجتناب از هرگونه جار و جنجال که مبادا در این موقع پر قیمت حواس اولیای امور پیشروان نهضت حاضره را پرت کند و دل سوختگان و فدائیان تجدد و ترقی را مجبور می داشت که دست بر روی دل گذاشته و جوشش خون در اعصاب خویش را فرو نشانند. نگویند، نویسند و نخواهند زیرا برای آنها نظریات دولت مقدم تر و محترم تر از همه چیز بود و یکی قطع دانستند که دولت بیدار پهلوی مسلماً وضعیت عمومی این ایالت را کاملاً به دست داشته و لامحاله فکری برای این اوضاع نامتناسب وقت خواهد کرد و بالاخره روز ۲۶-۷-۷ را که اسائه ادب قدری از اندازه خود گذشت و کاسه ناسپاسی و وظیفه ناشناسی رفت که سرشار شود یک اشاره انگشت از مقام خلافتکاری کار متجاوزین از حد و نزاکت بیرون ساخت و صاحبان نفوس ضعیفه آشکارا دیدند که این هیاهو به مثابه خانه‌هایی بود که بچه‌ها از ورق‌های بازی درست می کنند و از هم ریختن آن را پفی کافی است. امروز که هنوز سه هفته از ۲۶-۷-۷ می گذرد یک نظر سطحی یک ملاحظه عادی به خطه آذربایجان اثبات می کند که روح ایالت به کلی تغییر یافته و اوضاع کاملاً غیر آن است که در سه هفته پیش مشهود بود یعنی می توان گفت که آذربایجان با یک سرعت برقی می رود سیمای ذاتی و حقیقی خود را نشان داده قابلیت ترقی همگون خویش را آشکار نماید امروز که آن پرده عاریتی، آن روپوش غیرطبیعی از چهره آذربایجان برافتاد، آینده نزدیکی مدلل خواهد کرد که این خطه عقب نمانده تا چه پایه عامل مهم در مساعدت به افکار قافله سالار عظیم الشان ترقی ایران خواهد بود. رقم ۲۶-۷-۷ بیش از تمامی وقوعات ربع قرن اخیر در آذربایجان مؤثر بوده و بلکه بی آن کلیه زحمات سکنه این سرزمین جزو هوا به شمار می رفت ما آن دست با اقتداری را که با تثبیت این رقم فرخنده در تاریخ آذربایجان نفخه [ای] از شهامت ذاتی خویش به کالبد این سامان دمید، می پرستیم و به شکرانه این نعمت آنچه را که از نهفتن آن، دیگ سینه‌های ما جوش می زد از این تاریخ در صفحات جراید خودمان بدون ترس و بدون ملاحظه نوشته و اذهان مردم صاف و صمیمی این ایالت را به حقایق امور آشنا خواهیم ساخت. رقم ۲۶-۷-۷ در صفحه روزگار باید پایدار بماند. م. غنی زاده.

شماره ۹۲ روزنامه سهند.

بالجمله عمده وخامت نتیجه این انقلاب و مسبب همانا تقلیل نفوذشان بود که تا یک اندازه شرح داده شد. حالا ببینیم سرانجام کار سی و هشت نفر توقیف شدگان چطور شد؟ آنها نیز تا پنجم آبان ماه ۱۲ جمادی الاولی در نظمیة تحت توقیف بودند که در پنجم آبان قسمتی را که طبقه تجار تشکیل می دادند به معیت آقا سید هاشم خوبی به طهران و قسمتی که عبارت [از] رؤسای دسته و چند تن روضه خوانها و مداخله کنندگان دیگر بودند به اردبیل و آقا میرزا صادق آقا و آقا میرزا ابوالحسن آقا انگجی به طرف کردستان با اتومبیل حرکت داده شد که تا شوال ۱۳۴۷ [۱۳] عموماً در مرکز و اردبیل تحت توقیف بودند و تا ذی الحجه ۱۳۴۷ [۱۳] یکایک آزاد و بالاخره عفو عمومی داده شد و آقا شیخ غلامحسین که در این مدت پنجم محرم ۱۳۴۸ [۱۳] از جایی که پنهان گردیده بود بیرون [آمد] ولی آقا میرزا صادق آقا در قم و میرزا ابوالحسن آقا در مشهد تا هنوز اقامت دارند. تبریز تیرماه ۱۳۰۸ .

تماشا کن بی طرف رضا صدیقی نخجوانی .

این چند کلمه در اول کتاب نوشته شده بود ما اینجا نگاشتیم این صفحه این کتابچه را به نام گرامی یگانه مفخر عالم حضرت علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات و التهیات و به مناسبت بی طرفی نگارنده در جریان انقلاب فرمایش که با یک طرز دلپذیر و مختصر و مفیدی محسنات

۲۰۰



تغییر لباس و قیام مردم تبریز

بی طرفی را بیان می فرماید افتتاح می نمائیم «کُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّيْبُونِ، لَا ظَهْرٌ فَيَرْكَبُ، وَلَا صَرْعٌ فَيُحَلِّبُ.»^{۸۳} زاده. عم احمد مختار و ه چه خوش سفته این در شهوار، باش در موقع شیوع فتن چون شتر بیچه، نه در او شیرست تا دوشند، نی ورا پشت تا شوند سوار. اثر طبع رضا صدیقی نخجوانی

۲۰۱



صفحه آخر دست نویس رضا صدیقی نخجوانی

پانوشتها

- ۱- ناگفته نماند پژوهش ارزشمند آقای حمید بصیرت منش به نام «علما و رژیم پهلوی» در نوع خود پژوهش جامعی است. (تهران، نشر عروج، ۱۳۷۶).
- ۲- تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، فصل اول.
- ۳- یزدانی، سهراب، کسروی و تاریخ مشروطه ایران، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲.
- ۴- عسگری، مهدی، قدرت علمای شیعه، فرانسه، ۱۹۷۸، ص ۶۶.
- ۵- کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۵۲، ص ۳۱۶.
- ۶- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۸۳.
- ۷- موسوی گرمارودی، علی، شرح زندگانی حاج شیخ محمدتقی بافقی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، صص ۴۸-۴۶.
- ۸- فرزند حجت الاسلام میرزا محمد، ولادت ۱۲۷۴ هـ ق، تبریز، وفات ۱۳۵۱ هـ ق، قم.
- ۹- مرسلوند، حسن، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۵۰.
- ۱۰- آیت الله میرزا صادق آقا مجتهد سید نبود.
- ۱۱- نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۴۱.
- ۱۲- همان، ص ۲۸۹.
- ۱۳- مرسلوند، حسن، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۳۰۱-۳۰۲.
- ۱۴- در دوره عبدالله طهماسبی فرمانده لشکر آذربایجان وی مأمور شد مقدمات ایجاد رابطه بین رضاشاه و میرزا صادق آقا را فراهم کند. آیت الله میرزا صادق آقا پس از مدتی امتناع از پذیرفتن فرمانده لشکر آذربایجان، در دیدار با وی مخالفت شدید خود را با رضاشاه اعلام کرد. (علوی، سید ابراهیم، آیت الله آقا میرزا صادق آقا فقیه زاهد و مجتهد مبارز، مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۵، ص ۱۹۸).
- ۱۵- خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۳، صص ۲۶۶-۲۶۷.
- ۱۶- مصاحبه با آیت الله شیخ حسین برقی اهری، مجله حوزه ۷، شماره ۷۲، ص ۳۸.
- ۱۷- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با محمد مهدی عبد خدایی، جلسه اول، ۱۳۷۳/۸/۲.
- ۱۸- مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، بی جا، چاپخانه نقش جهان، ۱۳۲۷، ص ۱۰۳.
- ۱۹- عبد خدایی، پیشین.
- ۲۰- مجتهدی، پیشین.
- ۲۱- همان، ص ۱۸۱.
- ۲۲- کجاست امام عصر که به دادخواهی بیاید - خدایا فرمان بده ولی عصر به یاری ما بیاید.
- ۲۳- در نامه بازماندگان وی به دربار برای دریافت مقرری، نوشته اند که وی به دست مردم خشمگین تکه تکه شده است. ر. ک: آرشیو اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۵۳۰-۸۶۵-۰۴.
- ۲۴- مصاحبه نگارنده با حاج عباس چاروقچی، جلسه اول، ۱۳۷۸/۸/۶.
- ۲۵- مصاحبه با دکتر سید محمد میلانی، جلسه دوم.
- ۲۶- عبد خدایی، پیشین.
- ۲۷- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. منشأ سند ۲۹۳۰، شماره حلقه ۲۰، شماره پرونده ۳۳-صص ۱ و ۳ و ۷.

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

- ۲۸- حمید بصیرت منش، علما و رژیم رضاشاه، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۶، ص ۴۰۱.
- ۲۹- مصاحبه با آیت الله اهری، پیشین، ص ۴۳.
- ۳۰- رجبی، محمد حسن، زندگینامه سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۸، آیت الله سید ابراهیم دروازه‌ای در این مورد قصیده‌ای به عربی سروده است که ابیاتی از آن چنین است:
- «... قم یا ولی الله وانظر ما جرى
نوابکم قد شردوا من ارضهم
فی اللیل من خطب علی وجه الثری
ولد الرسول الطهر آل المصطفی
فکأنهم جنوا الذی لن یغفرا
بیدالعدی اجذوا و ما من ینصرا
سیروا و بعض نحو کُرد سیرا
بعض الی الری بلدة الطهران قد
- دروازه‌ای، مهدی، زندگی و آثار آیت الله سید ابراهیم دروازه‌ای، مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۳ و ۴، ص ۲۷۶.
- ۳۱- سفرنامه بافت، نسخه خطی، صص ۶۲۶-۶۳۳ (سند شماره ۱). آیت الله شهید قاضی طباطبایی در دوران اقامت اجباری خود در بافت کرمان در زمستان سال ۱۳۴۷ و بهار سال ۱۳۴۸ سفرنامه‌ای منحصر به فرد از جریان مبارزات علمای آذربایجان از عصر مشروطیت تا سال ۱۳۴۸ به رشته تحریر درآورد. امید است این منبع بی نظیر در مورد مبارزات علمای شیعه آذربایجان که حتی تاریخ جالبی از حوزه علمیه قم نیز می‌باشد به مساعدت فرزند شهید آیت الله قاضی طباطبایی حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید محمدتقی قاضی طباطبایی چاپ و منتشر گردد.
- ۳۲- داستانی شگفت از وی تحت عنوان «کرامت علما» در کتاب داستانهای شگفت تألیف آیت الله شهید دستغیب شیرازی نقل شده است. (تهران، ناس، ۱۳۶۹، ص ۲۷).
- ۳۳- صحیفه نور، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۲۶۱.
- ۳۴- به نقل از نوشته آقای علی حسین شیخ زادگان.
- ۳۵- علوی، پیشین، ص ۱۹۷، به نقل از ملاعلی خیابانی، علماً معاصرین، صص ۱۵۵-۱۵۶.
- ۳۶- میرزا محمد ثقة الاسلام، سوانح عمری یا آثار تاریخی، تبریز، چاپخانه رضایی، ۱۳۴۰، ص ۱۳۸.
- ۳۷- مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۰۳.
- ۳۸- او شیخ نبود بلکه سید بود.
- ۳۹- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۸۴.
- ۴۰- این ادعای طرفداران حکومت پهلوی بود در عمل درست خلاف آن ثابت شد زیرا این ارتش در ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ بی‌آنکه وارد یک نبرد جدی شود، از هم گسیخت. البته نیاپستی دفاع برخی یگانها از مرزهای ایران در آذربایجان و خوزستان را فراموش کرد که به شهادت نیروهای آن یگانها منجر شد.
- ۴۱- حکیم الهی، نصرت الله، عصر پهلوی و تحولات ایران، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۴.
- ۴۲- خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب، مدیریت پژوهش سازمان اسناد ملی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۵.
- ۴۳- برادر شهید میرزاعلی ثقة الاسلام تبریزی.
- ۴۴- ثقة الاسلام، پیشین، صص ۱۲۹-۱۳۱.
- ۴۵- پیشین، ص ۱۳۴ (سند شماره ۲).
- ۴۶- «این روستای بسیار خوش آب و هوا در حدود شش کیلومتری همان گرگر علمدار واقع شده است که از قدیم ایام علما و دانشمندان زیادی از آنجا برخاسته‌اند.» (به نقل از نوشته آقای اسدالله صدری لیورجانی، از فرهنگیان منطقه، ۱۳۷۹/۱۰/۸).
- ۴۷- اهالی این محله تبریز در نهضت مشروطیت از انجمن اسلامی حمایت کردند. قیام سال ۱۳۰۷ از این محله آغاز شد. در

این واقعه هم از آقای گرگری حمایت می‌کنند. در جریان انقلاب اسلامی هم از حامیان نهضت امام خمینی بودند.
 ۴۸- مصاحبه با آقای شکری و درزی خانم از بستگان آیت‌الله گرگری، ۱۳۷۹/۶/۷. لازم به یادآوری است انجام این مصاحبه به مساعدت مرحوم صدوری سیورجانی فراهم گردید با طلب مغفرت برای روح ایشان.
 ۴۹- مصاحبه با سید هاشم سید اصفهانی، جلسه اول، ۱۳۷۹/۷/۲۵.
 ۵۰- صفوت، محمدعلی، تاریخ فرهنگ آذربایجان، قم، چاپخانه قم، ۱۳۲۹، ص ۱۵۲.
 ۵۱- دیهیم، محمد، تذکره شعرا آذربایجان، تبریز، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۴۷۳، به نقل از کتاب نغمه‌های تبریز، ص ۸۱.
 ۵۲- برای نمونه یکی از سروده‌های صاحب شرح حال را که پس از متلاشی شدن فرقه وابسته به بیگانگان دمکرات سروده به شرح زیر درج می‌کنیم:

رسید مژده که دی رفت و نوبهار آمد	درخت، غنچه درآورد و گل بیار آمد
فضای باغ، فرح خیز گشت و روح انگیز	هوای راغ، گهریز و مشگبار آمد
صدای عاشق بیدل ز کوهسار رسید	نوای بلبل شیدا ز شاخسار آمد
تذرو و قمری و تیهوی و سار و کبک دری	به کوه و دشت قطار از پی قطار آمد
ز قطره‌های مطر بر سر بنات نبات	نثارها چو گهرهای شاهوار آمد
به صد کرشمه سحر دسته دسته زی گلزار	سمنبران سهی قد گلزار آمد
خلال زیر و بم تار و عود و چنگ و ریاب	صدای زمزمه نغز آبخار آمد
ز رشک ماند دل لاله داغدار، مگر	نگار لاله عذارم به لاله زار آمد؟
بیار تار و بگستر بساط عیش و نشاط	که خانه خالی از اغیار گشت و یار آمد
بجوی کام دل از لعل یار در لب جوی	که آب رفته دگر ره به جویبار آمد
از این خبر که رقیب از دیار یار برفت	روان نو بر تن اهل این دیار آمد
کنون که دست به دامان آشنا برسید	هر آنکه از پی بیگانه رفت خوار آمد
شد آنکه اهل وفا بر کنار بود ز کار	وفا و صدق و صفا باز هم به کار آمد
به پای یار، صدیقی ز روی صدق و صفا	در این دیار فداکار و جان نثار آمد

۲۰۴

۵۳- صفوت، محمدعلی، داستان دوستان، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، ص ۱۴۹.
 ۵۴- در اصل نقطه چین گذاشته شده است.
 ۵۵- در خصوص انتشار مطالب در نشریات علیه روحانیت و علمای دینی فرصتی نبود تا در مطبوعات مستنداتی گردآوری شود با این حال نگارنده در خلال پژوهشهای خود اسنادی در این مورد یافته است که نمونه‌ای از آن به پیوست در پایان متن خواهد آمد: سند شماره ۳ (گزارش تشکیلات نظمیه به ریاست وزرا در خصوص اهانت روزنامه عنکبوت به علما در تاریخ ۱۳۰۵/۱/۲۲ شمسی).
 ۵۶- همان مشؤوم است به معنی شوم و نحس که در گذشته و برخی لهجه‌ها به صورت متن تلفظ می‌شده است.
 ۵۷- همان کلان «شاپو» معروف است که به زبان آذری آن گونه تلفظ می‌شود.
 ۵۸- جای نقطه چین نانو شده است.
 ۵۹- جای نقطه چین نانو شده است.
 ۶۰- جمعه مسجد: یکی از بناهای قدیمی و تاریخی تبریز است که قدمت آن به صدر اسلام باز می‌گردد. در زلزله معروف تبریز در قرن دوازده هجری آسیب دید و به وسیله احمدخان دنبلی تجدید بنا شد. این مسجد در محوطه مرکزی و در جوار بازار تبریز قرار دارد (خامچی، بهروز، فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، تهران، سروش، ۱۳۷۰، ص ۲۹۰).
 ۶۱- برای اطلاع از مبارزات آیت‌الله انگجی در نهضت مشروطیت، ر. ک: «نقش علمای آذربایجان در تحولات سیاسی»، به

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

قلم نگارنده، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی نهضت مشروطیت، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، ج ۱.

۶۲- قریه یانیق: تپه‌هایی است در قسمت جنوبی سربازخانه کنونی تبریز، پشت این تپه‌ها باغ شاه چلبی بود که مرحوم حاج میرزا ابوالحسن آقا انگجی آن را آباد کرده بود. (نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، به کوشش غلامرضا طباطبایی محمد، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۷۳، ص ۵۲۳).

۶۳- برای اطلاع از زندگانی و مبارزات آیت‌الله میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی (۱۲۷۴ ق - ۱۳۵۱) ر. ک: سید علوی، سیدابراهیم، بیان صادق (شرح حال، آثار، افکار و مبارزات آیت‌الله آقا میرزا صادق)، کیهان اندیشه، شماره ۱۶، بهمن و اسفند ۱۳۶۶، صص ۶۷-۸۳.

همو، آیت‌الله آقا میرزا صادق آقا فقیه زاهد و مجتهد مبارز، مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۵، صص ۱۹۴، ۲۰۵. حسن مرسلوند در شرح حالی که ذیل نام تبریزی، صادق [آیت‌الله] نوشته، می‌خوانیم: در قضیه دستگیری شیخ محمدتقی بافقی در زمان رضاشاه به همراهی سایر روحانیون تبریز برای رهایی وی بسیار کوشید و پس از آزادی بافقی مسافرتی به کردستان و سنندج کرد و بعد از بیست روز توقف از راه همدان به قم مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد «زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵۲)، لازم به توضیح است که وی مسافرت نکرد بلکه تبعید شد.

۶۴- نارضایتی بازار از سیاستهای حکومت پهلوی تنها به این اعلان باز نمی‌گردد در ابتدا چنین گمان می‌رود که اهل بازار تبریز را گروهی از مرتجعین تشکیل می‌دهند اما واقعیت، امر دردناک دیگری است، مطالعه یک سند مهم از سیاستهای ضد ملی و ضد ایرانی حکومت پهلوی صحنه دیگری را روشن می‌سازد که برای درک وضعیت... مردم نمونه خوبی است. این سند را دوست عزیز رضا مختاری اصفهانی در اختیار نگارنده قرار داده است. با تشکر فراوان از ایشان.

نامه رئیس صنف کفش دوزان تبریز به ریاست وزرا در خصوص جلوگیری از ورود کفش خارجی
[تاریخ: اسفندماه ۱۳۰۶]

مقام منبع ریاست جلیله وزرای عظام دامت عظمته‌العالی

به طوری که ترقی و تعالی هر مملکت و تمول و تمکن هر ملت بسته به رواج و کثرت صنایع آن مملکت است، رونق و تکمیل صنایع هر مملکت هم منحصر به توجه و ترویج امنای ملت و اولیای دولت خواهد بود، والا به زودی ارباب حرف و صنایع آن مملکت از پای درآمده و صنایع آن ملت معدوم [و] دستخوش زوال می‌گردد. چنانکه این حقیقت مهم و این نکته در اغلب ممالک عالم به تجربه رسیده است و این قضیه از واضحات است که مملکت ما ایران که مملکت صنعت و زراعت بوده و ملت ایران غیر از این دو منبع وسیله گذران و معیشتی ندارند و اگر اندک مسامحه و غفلتی در ترقی و پیشرفت این منابع منحصر به فرد عایدات ملت بشود، یک تیره روزی و بدبختی مافوق تصور دامنگیر عموم اهالی شده، تدارک خسارات وارده از این رهگذر در خارج امکان خواهد بود. شاهد این مقدمه اوضاع رقت انگیز و دلخراش صنف کفش دوزان شهر تبریز است که در نتیجه رقابت تجار ملل همجوار به کلی محو و پایمال گردیده و نزدیک است یک جمعیت پانزده هزار نفری به عده بیشمار بیکار و ولگرد و گدا و گرسنه این مملکت علاوه بشود. آری سیصد باب دکان کفش دوزی در تبریز دایر است که اگر عمده دکاکین و طبقه دباغ و عائله تمامی آنها را حساب کنیم اعاشه قریب پانزده هزار نفر اولاد بدبخت این مملکت از این ممر بوده و حیات پررنج و محنت آنها به دوام و بقای این صنعت پرزحمت منحصر است و بس.

چندی است که علاوه بر کفش و پوتینهای فرنگی اقسام قالوشهای مردانه و زنانه به قدری ارزان و فراوان شده است که مردم بدون توجه به دوام و استحکام آنها فقط به ارزانی و صورت ظاهر آنها گول خورده، ابداً به صنعت وطن خود اعتنا نمی‌کنند، مخصوصاً در این شب عید که یک سال عمه و کارگر زحمت کشیده که در این چند روز متاع خود را به فروش رسانده قروض خود را ادا و صدمات یکساله را جبران نمایند. بدبختانه به قدری بازار کساد است که حتی عده زیادی از همکارها

غالب روزها به اندازه مخارج نهار خود و عمده خود هم داد و ستد نمی‌کنند. این است که ناچار پناه به آن مقام و وجود مقدس آورده، عموماً به نام احیای پانزده هزار نفر نفوس بدبخت و بی‌گناه استرحام می‌نمایم که وسیله‌ای برای ترویج کفشهای وطنی اتخاذ و از ورود بی‌حد و حصر اقسام کفش و قالوشهای خارجه با وضع گمرک و مالیات یا هر تریبی که مقتضی است جلوگیری فرمایند والا با محو و پایمال شدن این جماعت سکنه بزرگ و فوق‌العاده به عالم صنعت و تجارت آذربایجان وارد خواهد شد. با یک قلب پر از اضطراب عطف توجه مخصوص را انتظار می‌بریم.

محمدعلی ریاست کل کفاشان

... رئیس صنف کفش دوزان تبریز

[مهر]

[مهر]

[مهر]: ورود به کابینه ریاست وزرا

به تاریخ: ۱۳۰۶/۱۲/۱۶

نمره: ۱۰۳۴۸

[مهر]: آرشو کابینه ریاست وزرا

نمره: ۱-۱

(سند شماره ۴)

۶۵- سید هاشم خوبی قبل از حوادث سال ۱۳۰۷، در سال ۱۳۰۶ هم فعالیت‌هایی داشت و همزمان با اعتراضهای علمای نقاط مختلف ایران به بیانیه اول شهریور ۱۳۰۶ دولت مخیرالسلطنه که به مهاجرت علمای اصفهان به قم انجامید، در تبریز نیز برخی گزارشها حاکی از اقدامات تعدادی از واعظ و روحانیون دارد. در گزارشی از حکومت آذربایجان (علی منصور) به وزارت داخله در تاریخ ۸ مهر ۱۳۰۶ درباره آقا سید هاشم واعظ و دیگر روحانیون تبریز گفته شده است:

۲۰۶

«سید هاشم روضه خوان خوئی که مدتی است در تبریز است گاهی در منبر خارج از رویه حرف می‌زد و به قید التزام جلوگیری می‌شد. این اوقات عده [ای] را دور خود جمع کرده به عنوان جمع آوری اعانه برای طلاب و جلوگیری از مناهای صحبت می‌کند. اگر چه هنوز رفتاری که جداً مستلزم تعقیب باشد از او دیده نشده، ولی اخلاقاً طوری است که هرگاه جلوگیری نشود ممکن است از حد خود خارج گردد؛ خصوصاً که این اوقات در تسریع سجل احوال اقدام می‌کنیم و موضوع نظام اجباری هم در پیش است به این جهت لازم دانستم مشارالیه چندی در تبریز بلکه آذربایجان نباشد و به مرکز بیاید. اینک محض استحضار خاطر عالی عرض می‌کنم که در این باب به زودی اقدام می‌نماید و چنانچه لازم باشد مختصر و جوی هم برای خرج راه به او رسانیده بعد صورت خواهم داد. به بعضی از آقایان علما هم متذکر شده‌ام که ملتفت بوده از او حمایتی نکنند. مقتضی است مراتب را به عرض خاکبای مبارک ملوکانه ارواحنا فداه برسانند.»

اقدامات بعدی این فرد در گزارش ایالت آذربایجان به تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۰۶ چنین آمده است:

«آقا سید هاشم واعظ متقاعد شد از تبریز خارج شده به یکی از نقاط مانند مرند رفته چندی در آنجا باشد و چون به طور مسالمت‌آمیز به نظریه ایالت اطاعت نمود و به علاوه بضاعتی هم ندارد، مبلغ پنجاه تومان به عنوان خرج مسافرت به او دادم... به علاوه بنده به یکی دو نفر که خیلی محرمانه مشغول کار بودند و هیچ تصور نمی‌کردند عملیاتشان تحت نظر باشد تهدید سخت نمودم. بالاخره در نتیجه این پیش‌بینیها و اقداماتی که به عمل آمد، هرگونه نگرانی رفع شده. امیدوارم همان طور که از بدو ورود بنده در هر مورد اوضاع اینجایی سر و صداتر از همه جا بوده در این موقع نیز کاملاً برای انجام مقاصد روبراه باشد و بدیهی است با سیاست عادلانه و اطمینان بخش همیشه به سهولت می‌توان مردم را اداره نموده به مجاری سیاست دولت سوق داد.»

نتیجه اقدامات علی منصور در تلگراف بعدی (۱۲ مهر) مشخص شده است:

«چون سید هاشم اخیراً از شهر خارج شده عده [ای] مریدهای متعصب دارد امروز صبح آنها منزل آقای حاجی میرزاتقی آقا جمع شده اظهار تأثر و تقاضای مراجعت او را می‌نمودند و بعضی مغرضین هم می‌خواهند چنین جلوه بدهند که چون

تغییر لباس و قیام مردم تبریز

مشارالیه در ترویج دیانت کار می‌کند مورد تعقیب واقع شده، به وسیله اشخاص خیرخواه به آنها فهمانده شد که مقصود حفظ شهر و صلاح عمومی است و هر وقت از طرف سیدهاشم اطمینان حاصل شود که در امور سیاسی حرف نمی‌زند برای مراجعتش مانع نخواهد بود. اشخاص مزبور تشکر [کردند] و ساکت شدند» (سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱- ۱۹۰۱۲، پاکت ۳۱۵۸)؛ بصیرت منش، پیشین، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۶۶- منظور شیخ غلامحسین تبریزی، پدر برادران عبدخدایی است.

۶۷- امام عصر (عج) کجاست تا به دادرسی بیاید. خدای اجازه بده به فریادرسی بیاید.

۶۸- در محل فعلی استانداری آذربایجان شرقی در میدان دانشسرای تبریز.

۶۹- محله ده چی یا شتربان بزرگترین کوی های تبریز است و جمعیت این کوی بسیار و با ثروت است در مورد نام این کوی شاید به همین سبب باشد که اکثر مردم تجار و بازرگان بود و هر کدام در زمانهای قدیم برای حمل اجناس از شتر استفاده می‌کردند تا اواخر دهه چهارم قرن اخیر افرادی بودند که تعداد زیادی شتر داشتند (ایوب نیکنام لاله، فریرز ذوقی، «تبریز در گذر تاریخ» تبریز، یاران، ۱۳۷۴، ص ۹۲) البته در دوران رضاشاه با سیاستهای اقتصادی حکومت از یک طرف و مسدود شدن راههای تجاری آذربایجان به واسطه تشکیل دولت شوروی این محله رو به افول نهاد.

۷۰- در مورد این امامزاده نادر میرزا می‌نویسد: «در کوی شتربان مزار می‌باشد با گنبد و صندوقی و من به کتب «مقاتل الطالبین ابوالفروج اسپهانی و عمده المطالب» ذکری ندیدم ناچار که هیچ ننویسم اما آن مزار و یک دو دیگر که بدین شهر باشند تواند بود که سید جلیل مرد خدایی بدین جای مدفون باشد، محدث نبیل محمد ممقانی رحمه الله (پیشین، ص ۱۵۸).

۷۱- آقا سید علی مولانا پدر بزرگ حضرت آیت الله سید ابوالحسن مولانا است.

۷۲- انتشار این اخبار با حوادث شهر اصفهان و حرکت اعتراض آمیز آقا نورالله اصفهانی بی ربط نبود.

۷۳- ای امام عصر به فریاد برس، که اساس و نظام اسلام از بین رفت.

۷۴- سیاستهای حکومت پهلوی چنان بود که پیش بینی جریان کشف حجاب را برای مردم آگاه متعاقب متحدالشکل شدن لباس و... دور از ذهن نمی ساخت آن هم از نوع خشن آن که در برخی اسناد آمده است:

ریاست وزرا

تاریخ ثبت ۱۶/۸/۱۳۱۶

وزارت داخله

مستقیم

گزارش بدون امضایی از تبریز به ریاست وزرا رسیده حاکی از اینکه رفتار بعضی از پاسبانها در موقع انجام وظیفه نسبت به بانوان از حد اعتدال خارج و سلوک آنها با این طبقه ممتاز خشن است [...] به درب حمامهای زنانه توقف نموده مزاحم بانوان می‌گردند. عین مشروحه لفاً ارسال و اشعار می‌شود که قدغن فرمایید مورد بازرسی قرار دهند.

رئیس الوزرا [امضاً]... (سند شماره ۵)

جواب وزارت داخله به استعلام بالا هم چنین است:

محرمانه به تاریخ ۱۳۱۶/۱۱/۲۴

ریاست وزرا

نمره ۶۸۳-۱۹۵۲

عطف به مرقومه شماره ۱۱۴۹۶-۱۷-۸-۱۳۱۶ متضمن گزارش بدون امضا از تبریز راجع به رفتار و عملیات بعضی از پاسبانهای آنجا نسبت به بانوان معروض می‌دارد دستور بازجویی به استانداری سوم و اداره کل شهربانی داده شده بود. استانداری جواباً شکایت مزبور را بی اساس دانسته و جداً تکذیب می‌نماید. اداره کل شهربانی نیز گزارش مزبور را تکذیب و اشعار می‌دارد که این قبیل عرایض را اشخاص ناراضی در اثر اقدامات مأمورین شهربانی در پیشرفت نهضت بانوان می‌نمایند. وزیر داخله [امضاً]

(سند شماره ۶)

در مورد جریان کشف حجاب و تغییر لباس در آذربایجان منابع زیر هم اطلاعات ذیقیمتی دارند:

- ۷۵- خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۲۳- ۱۳۱۳) مدیریت پژوهش انتشارات و آموزش سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷، صص ۱۶-۴۹.
- ۷۶- واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، به اهتمام مرتضی جعفری، صغرا اسماعیل زاده، معصومه فرشچی، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسه پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۱.
- ۷۷- تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
- ۷۵- کلمه روسی به معنی درشکه.
- ۷۶- او را به قریه یانیق مراجعت ندادند بلکه به اتفاق برخی دیگر از علما به کردستان تبعید کردند.
- ۷۷- آیت الله میرزا صادق آقا تبریزی هم به کردستان تبعید شد که دیگر به تبریز نیامد پس از رفع حصر به قم رفت و آنجا مقیم شد.
- ۷۸- شیخ غلامحسین تبریزی پس از آن که مدتی متواری بود به عتبات عالیات عزیمت کرد. در عراق هم اعمال و رفتار او تحت مراقبت مأموران قنصلگری ایران بود. ر. ک: سند شماره ۷. پس از مدتی وی به ایران بازگشت و در مشهد مقیم گردید تا اینکه در سال ۱۳۶۰ دارفانی را وداع گفت. ر. ک: خاطرات عبد خدایی، به کوشش مهدی حسینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۹.
- از نکات مهم زندگی شیخ غلامحسین انتشار نشریه «تذکرات دیانتی» در تبریز است که به سال ۱۳۴۵ هجری قمری تأسیس شد. جمعیت دیانت اسلامی تبریز آن را هر دو هفته یک بار منتشر می کرد. خوشبختانه از این نشریه سال اول آن ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ هجری و سال دوم آن ۴۶ و ۱۳۴۷ نسخه ای در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد. جمعیت دیانت اسلامی تبریز به سرپرستی آقا شیخ غلامحسین و هیئتی از روحانیون تبریز عصرهای جمعه چهار ساعت به غروب مانده تشکیل می شد و مذاکرات پیشوای روحانی آن شیخ غلامحسین به وسیله بعضی از اعضای جمع به رشته تحریر در می آمد. و از طرف این جمعیت برای استفاده عموم طبع و نشر می شد. (فهرست مجله های فارسی از ابتدا تا ۱۳۲۰، گردآوری مرتضی سلطانی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۷).
- ۷۹- در اصل نقطه چین گذاشته شده است.
- ۸۰- در اصل نقطه چین گذاشته شده است.
- ۸۱- در مورد نحوه انجام اجرای قانون اتحاد شکل سندی وجود دارد که مرور آن جالب است :
«سواد: راپرت نظمی تبریز - نمره ۰۸/۱۴۶۲/۱۹۲۶ مورخه [۱۳]۰۹/۱۲/۲۷»
- بعدالعنوان اخیراً برای اجرای قانون اتحادالشکل دستورالعمل لازم به مأمورین مربوطه دایر به تعقیب متخلفین صادر و اقدام لازم به عمل آمده از تاریخ ۱۴ الی ۲۶ ماه جاری ۲۴۷ نفر جلب و ۱۵۶ نفر که قدرت تهیه لباس نداشتند ملتمزاً مرخص که برای خود لباس تهیه نمایند و ۷۴ نفر از متخلصین هم که برخلاف مقررات رفتار کرده بودند جهت تعیین مجازات به محکمه خلاف اعزام و ۱۷ نفر فوراً به لباس متحدالشکل ملیس و مرخص گردیده اند. رئیس نظمی ناحیه شمال غرب سرهنگ عبدالله سیف [مهر] (سند شماره ۸)
- ۸۲- روزنامه سهند از نشریات مدافع سیاستهای حکومت پهلوی از سال ۱۳۰۵ شمسی به مدیریت میرزا محمود غنی زاده شروع به انتشار نمود که تا سال ۱۳۱۷ شمسی یعنی چهار سال بعد از درگذشت غنی زاده منتشر گردید. محمد صدر هاشمی غنی زاده را به استناد مطالب تاریخ مشروطیت کسروی جزو روشنفکران و از مؤسسين مشروطیت غرب گرا در ردیف افرادی چون تقی زاده می داند (تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان، انتشارات کمال، بی تا، ج ۳، صص ۴۸-۴۹).
- ۸۳- نهج البلاغه، از روی متن تصحیح شده مرحوم دکتر صبحی صالح و مقابله با نسخه های ابن میثم و ابن ابی الحدید و محمد عبده، ترجمه محمد بهشتی، تهران، انتشارات تابان، با همکاری نشر شهریور، چاپ یازدهم، ۱۳۸۱، ص ۳۷۲.

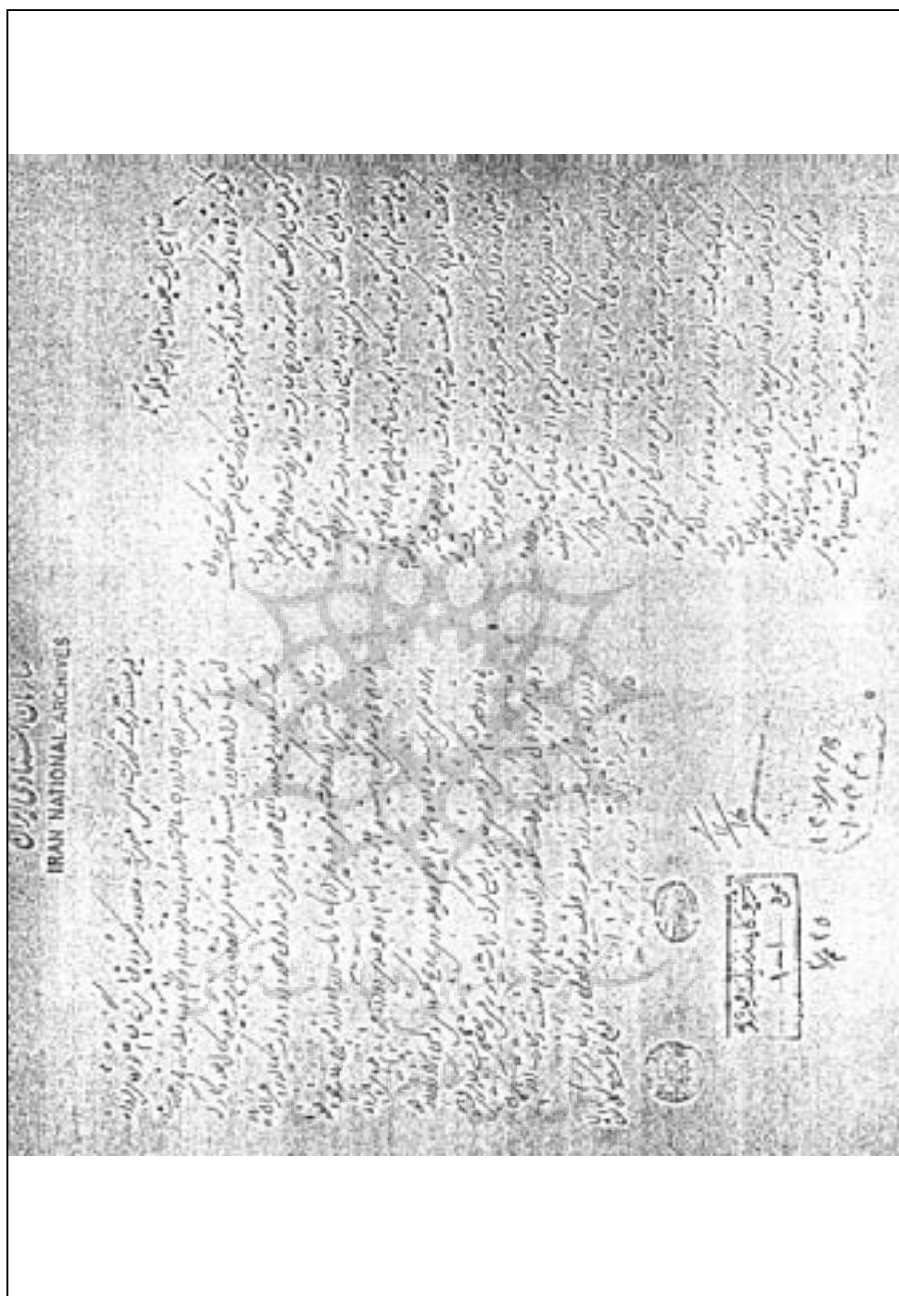


طریقت جناب آقای سید محمد...


در این برضت بازان اما در دوران کج در حال دوام معدوم کلامیت
 جسته عمارت عبادت از معرفت و شکی سلف دارند غار و دستان هر
 میست جدول معجزه را خود به کرد به دعوت بر سر معنی و به
 درین علم سیرت سیرت و اولی خارج از طیفه اولی بعد از شرط هر
 هر کانه است و این از لطف سلف برودن معرفت چنانچه در بر
 فرج در آن چنانچه را در اول است و این در هر که بسیم بشناخ
 در این است خواجه جو سلف قطار هم در هر که در سلف خارج
 سلف در آن سید می در آن در طوره قومی و در هر که در سلف
 در این سلف سید می است سلف میا در اولی سلف در هر که
 در هر که در کانه هر جامع و بهدی می شود که با هر که در هر که
 در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که
 سلف در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که

پرتال جامع علوم انسانی

۲۱۱



(سند شماره ۴)

نوع رو نوشت	 <p>ریاست وزرا</p>	شماره عمومی	۱۱۴۹۶
موضوع رو نوشت		شماره خصوصی	۲
پیوست		جزوه دان	۱
پاکتویس کننده		برونده	۱
تاریخ ثبت	۱۳۰۹	تاریخ نوشتن	۱۵ - ماه ۱۴

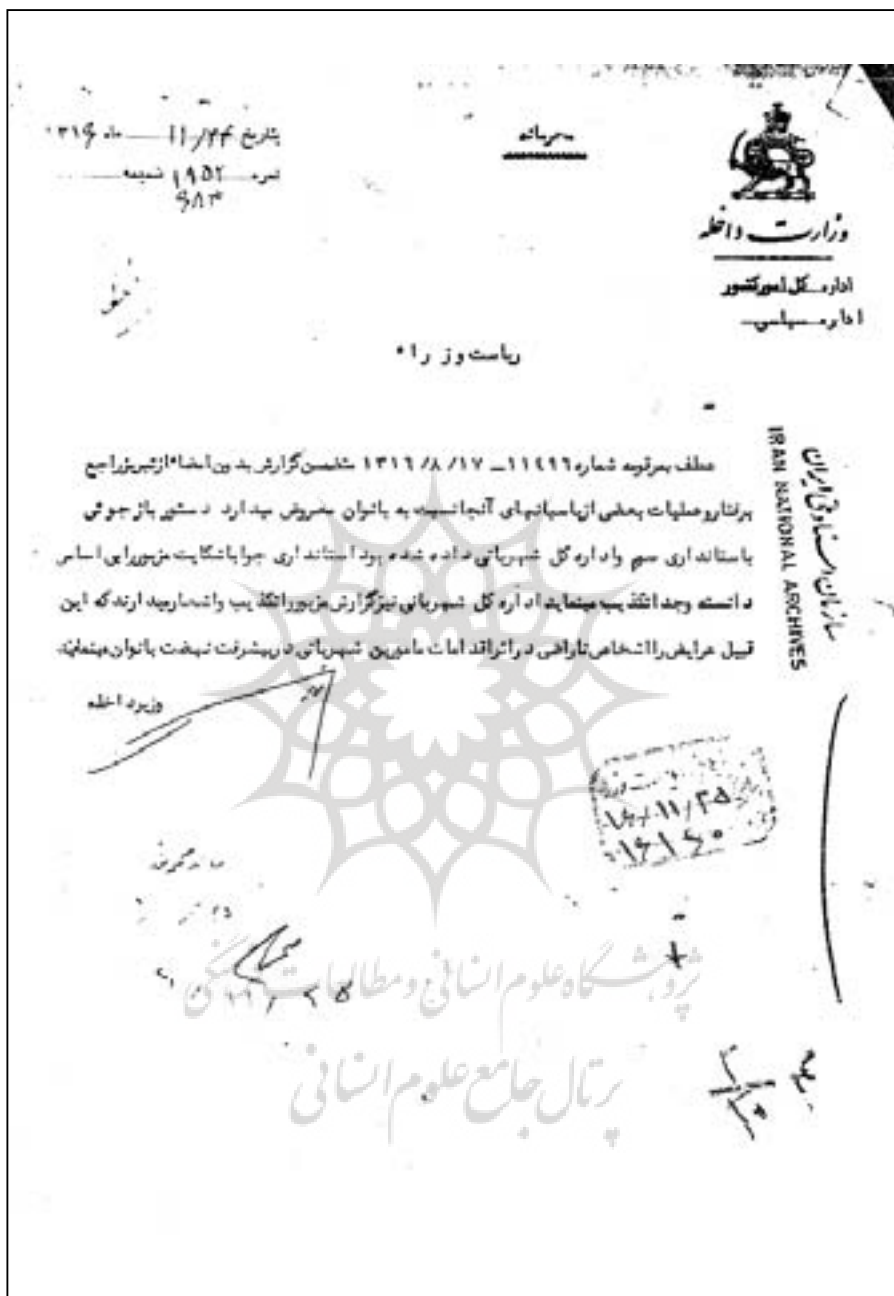
در دسترس است

گزارش در حفظه از ترمینز برایست در راه رسیدن حاکم از بنگاه ملی و بفرزاد
 و سایر بنا در مروج انجام و قیغه نیست به ایران از راه احمد علی صاحب و کونکته
 به این بنگاه نسبت از خوشی است می باشد در به همراه ای نامه ترغیب بفرزاد
 و زبان بگیرند همین شرمندگی و به اول و بشا می شود در قهر حق و خانه سرد بانوارک

قرارداد
 محمد
 محمد


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 IRAN NATIONAL ARCHIVES



۲۱۵

۲۰۰۸

 وزارت داخله اداره ... دایره ...	شماره عمومی: ۱۱ نوع مسوده: ... موضوع مسوده: ... ضمیمه: ... بانک نویس کننده: ...
--	---

تاریخ بانک نویس: ... ماه تاریخ ثبت: ... ماه تاریخ تحریر: ... ماه تاریخ خروج: ... ماه ۱۳۰۸

دستگیر شده است
 ثبت گردیده است
 تاریخ ...

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 IRAN NATIONAL ARCHIVES
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

نوعه (۶)



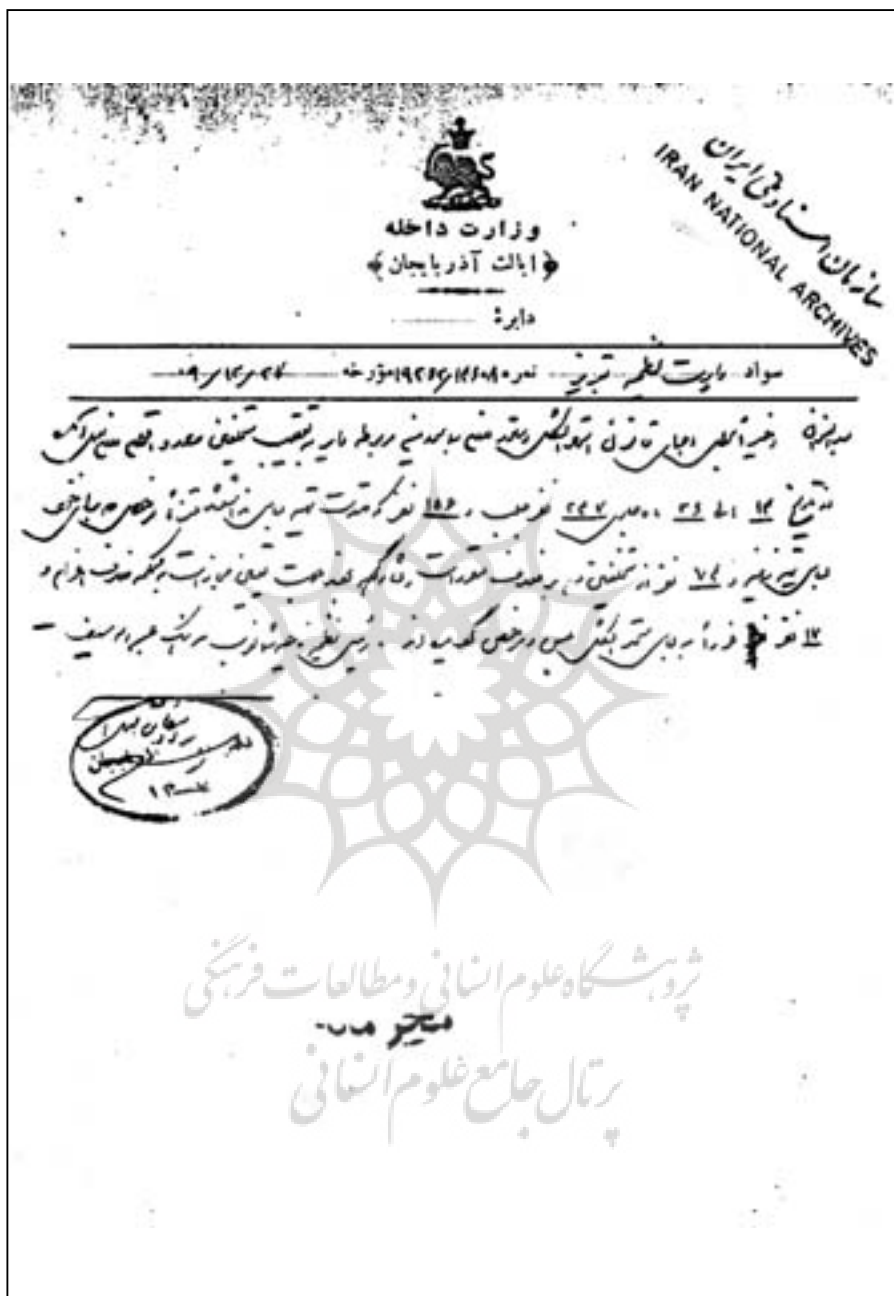
اداره سازمان اسناد و کتابخانه ملی
IRAN NATIONAL ARCHIVES

وزارت امور خارجه

سواد پهلوی شماره ۵۹۰۹ مورخه ۱۹/۱۲/۱۳۰۸ هجری که اصل آن شماره ثبت شد

در کتب پهلوی
 اول در باره دولت ایران که در تاریخ ۱۳۰۸/۱۲/۱۹ هجری در تهران
 در باره ایران و در باره دولت ایران که در تاریخ ۱۳۰۸/۱۲/۱۹ هجری در تهران
 در باره ایران و در باره دولت ایران که در تاریخ ۱۳۰۸/۱۲/۱۹ هجری در تهران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



۲۱۹